

توده های مردم در زندان های سیاسی ایران بود. این همه با چنان شتابی صورت گرفت که تا خورشید روشنی بخش از خاور برنیامده آثار این جنایات هولناک و خونبار در دل تاریخ خاک "خاوران" ها پنهان گردد، غافل از آنکه تاریخ نهایتاً هیچ حقیقت پنهانی در دل خود باقی نخواهد گذاشت.

کشتارهای افسارگسیخته دهه 60 و بویژه کشتار سبعانه زندانیان سیاسی سال 67، مشخصه بارز تثبیت جمهوری اسلامی و مقدمه و زمینه سلطه یابی بورژوازی بوروکراتیک - نظامی بود که با توسل به اختناق بی حد و حصر و در جنگ با رقبای حکومتی، برای در دست گرفتن اهرم های قدرت، تسلط بر اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه را به چنگ آورد. این کشتارها و سرکوب خونین که با دستور مستقیم ولی فقیه (خمینی)، با سازماندهی ماشین سرکوب و هیئت های سه نفره مرگ رژیم در چند دقیقه حکم قتل عام زندانیان را با به دار کشیدن هزاران انسان مبارز عملی می ساخت، بخشی از تلاش طبقات حاکم سرمایه دار و زمیندار بود که باید حاکمیت خویش را از هر گونه گزند احتمالی از سوی توده های کارگر و انقلابی حفظ کند و آن را تداوم بخشد. سرکوب و جنایات ددمنشانه دهه 60 که با پایمال ساختن ابتدائی ترین حقوق توده های زحمتکش، آزادی های سیاسی، سرکوب زنان و جوانان، ملیت ها و دانشجویان



شماره ۲۴ - مرداد ۱۳۹۲

نوشته های این شماره:

خورشید از "خاوران" بر خواهد خاست! ص ۱

افزایش حداقلی چقدر زندگی حداقلی کارگران را تغییر می دهد؟

ص ۲

دو شعر ص ۵

پرتاب روستائیان آواره به صفوف کارگران روزمزد و ارتش

بیکاران ص ۷

نگاهی به نامه

«از طرف بیش از 3000 نفر از کارگران، تکنیسین ها و مهندسان پروژه های نفتی ایران»

به رئیس جمهور جدید حسن روحانی ص ۱۰

برای ارتقای خیزش ما به یاری همه

جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

خورشید از "خاوران" بر خواهد خاست!

دهه 60 به ویژه سال 67 دوره کشتار جان های شیفته پرشور بسیار زیادی در راه آزادی

افزایش حداقلی چقدر زندگی حداقلی کارگران را تغییر می دهد؟

شیده رخ فروز

افزایش 10 هزار تومان حق مسکن و 15 هزار تومان حق بن نقدی : تمامی پاسخی بود که به اعتراض و شکایت 5 ماهه کارگران مبنی بر تخلف در تعیین حداقل مزد امسال داده شد و حقوق کارگران را که تا پیش از این به 500 هزار تومان نمی رسید، 3 درصد افزایش داد. افزایش حق مسکنی که 7 سال روی رقم 10 هزار تومان ثابت ایستاده بود و اکنون با این افزایش ناچیز حتی "یک متر واحد مسکونی هم نمی توان اجاره کرد زیرا این روزها در بسیاری نقاط پایتخت، رهن هر متر واحد مسکونی به یک میلیون تومان رسیده است." این در حالی است که همزمان با اعلام این افزایش کارفرمایان در نشست اخیر شورای عالی کار نیز برای کارگران شرط تعیین کرده و به نوعی دست به تهدید زدند که اگر کارگران این شکایت را پس بگیرند آنها افزایش 10 هزار تومانی حق مسکن را اجرا خواهند کرد! در واکنش به این تهدید، که می تواند باز هم اعتراضات وسیعتری را از جانب کارگران در پی داشته باشد، کانون عالی شوراهای اسلامی کار وارد میدان شد تا هم این چندغاز افزایش را بزرگ جلوه داده و هم جلو خطر اعتراضات بیشتر احتمالی کارگران علیه دولت و

همراه بود، بیشترین ضربات را نیز بر پیکر طبقه کارگر به عنوان اکثریت بی حقوق جامعه وارد ساخت. ممنوعیت تشکل های مستقل، اعتصاب، احزاب مستقل طبقاتی، تجمع، راه پیمائی، نشریات مستقل، قوه قضائیه مستقل، آزادی بیان، عقیده ... و خفه ساختن حیات در رگهای جامعه ارتباط مسلمی با این فجایع دارد.

اکنون سالها پس از دهه خونین 60 کماکان به بند کشیدن، اعدام و کشتار زندانیان سیاسی و مبارزان راه آزادی توده های مردم ادامه دارد و رژیم وقیحانه نشان می دهد به هر بهانه که ضروری بداند، از تکرار چنین فجایعی ابا ندارد. تنها کارگران و توده های زحمتکش انقلابی این توان را دارند که حاکمان را به زیر کشیده و بساط دار و تازیانه را برچینند. آمران و عاملان کشتار زندانیان سیاسی و سرکوب های سال های سیاه حاکمیت این جنایتکاران را معرفی و محاکمه نمایند و دموکراسی واقعی را به وسیعترین شکل ممکن اجرا و نسلی آزاد و پرتوان را پرورش دهند که "دار آباد" هایی مانند "خاوران" را به موزه جنایات طبقات دارا تبدیل کنند!

کارگران انقلابی متحد ایران

کارفرمایان را سد کند: «وی با قبول این که افزایش 25 هزار تومانی حقوق مسکن و خواروبار کارگران نه با شرایط اقتصادی کشور همخوانی دارد و نه به تمامی کارگران شاغل و بازنشسته تعلق می‌گیرد، گفت: چنانچه در میان جامعه کارگری برخی افراد، نهادها و جریان های صنفی معتقد به پیگیری شکایت های حقوقی هستند می‌توانند از طریق دیوان عدالت اداری و یا هر مرجع قضایی ذی صلاح دیگری پیگیر مطالبات خود باشند. ... با وجود این که پایین بودن قدرت خرید کارگران تابعی از شرایط امروز اقتصادی و اجتماعی کشور است، اوضاع اقتصادی بیش از این به کارگران اجازه افزایش دستمزدها را نمی‌دهد.» (کار و کارگر 14/ 5/ 92). به بیان دیگر رئیس کانون عالی شوراهای اسلامی کار هم تأیید می‌کند که این افزایش شامل همه کارگران و بازنشستگان نمی‌شود و کارفرمایان دستشان برای هرگونه اعمال یا عدم اعمال این افزایش باز است. از سوی دیگر، او به کارگران هشدار می‌دهد که دیگر پا را از گلیمشان درازتر نکنند، بلکه قانع و شاکر باشند!

با افزایش جدید 25 هزار تومانی، مجموع دریافتی هر کارگر مجرد در سال جاری 559700 تومان، هر کارگر متأهل دارای یک فرزند 608669 تومان و دستمزد هر کارگر با دو فرزند 657638 تومان است. با این شرایط

نیز اوضاع باز هم برای کارگران تغییری نخواهد کرد. مسئولان رژیم حتی قبل از تعیین حداقل مزد سال 92 به تفاوت مزد اسمی و حقیقی کارگران واقف بودند: «هم اکنون یک زندگی عادی برای یک خانواده متوسط یک میلیون و صد هزار تومان در ماه هزینه دارد... بر این اساس انتظار می‌رود که حداقل دستمزد در سال آینده از نصف این مبلغ کمتر نباشد» (91/11/16-آفتاب) ما طی مقالات گذشته پیرامون بررسی مزد کارگران و با توجه به داده های رسمی (بانک مرکزی) نشان دادیم که هزینه متوسط ماهانه یک خانوار شهری در سال 1391 مبلغ 1878147 تومان در ماه است، این رقم برای سال 92 و با توجه به افزایش روزافزون هزینه ها و نرخ تورم اعلام شده بالاتر از این است. این واقعیت و بسیاری داده های دیگر (مثلاً در زمینه مقایسه مزدها با خط فقر) نشان می‌دهند که تا چه حد وحشتناکی سطح عمومی مزدها در ایران پائین است و شدت استثمار کارگران ایران تا چه حد بالا است. از سوی دیگر بخش بزرگی از کارگران ایران مزدی کمتر از مزد حداقل رسمی یا برابر آن دریافت می‌کنند (همانطور که در نقل قول بالاتر دیدیم همین افزایش ناچیز اخیر به همه کارگران شاغل و بازنشسته تعلق نمی‌گیرد)، افزون بر این می‌دانیم که مزد میلیون ها کارگر زن و نیز مزد کودکان کار عموماً از مزد حداقل رسمی بسیار کمتر است.

محرومیت بخش وسیعی از کارگران شاغل در کارگاه ها و مراکز کاری کوچک که خارج از شمول قانون کار و مصوبه های قانونی می باشند، را نیز باید در این مجموعه در نظر داشت: «در مواردی تخلفاتی نیز از عدم اجرای مصوبات دستمزدی توسط بنگاه ها منتشر می شود که آن هم معمولاً در باره بنگاه های خرد اتفاق می افتد. ... در کارگاه های بزرگ نمی توان مصوبات قانونی درباره دستمزد را اجرا نکرد، مگر این که در مواردی به دلیل مشکلات مالی بنگاه ها دچار مشکل شوند و در پرداخت ها تأخیر ایجاد شود» (آفتاب - 92/5/13) به عبارت دیگر افزایش ناچیز اخیر، بخش بزرگی از کارگران ایران را دربر نمی گیرد و تأثیری در وضعیت وخامت بارشان ایجاد نمی کند. این سطح از مزد بسیار پائین و از حداقل لازم برای گذران زندگی و حتی از خط فقر بسیار پائین تر است و حداقل زندگی متوسط و معمولی را نیز تأمین نمی کند.

در حالی که اکثریت جمعیت کارگری ایران با خانواده هایشان قادر نیستند مانند یک خانوار متوسط زندگی کنند، وابستگان رژیم پیرامون حقوق و مزایایی که در قبال مقابله با توده های مردم نصیب شان می گردد، به مزاح و دغلکاری می پردازند: «یک بار از من (دانشجو- وزیر علوم) پرسیدند: چگونه دانشگاه ها را در فتنه مدیریت کردی؟ گفتیم نمی دانم و

تنها می دانم خدا کمک کرد. وی در پاسخ به این سوال که چقدر حقوق می گیرد گفت: من وقتی کارم را در سازمان پژوهشها شروع کردم حدود 9 هزار و 100 تومان حقوق می گرفتم، الان با رتبه 25، بر اساس فیشی که می دهند 4 میلیون تومان است و آنچه دستم را می گیرد حدود سه و نیم میلیون تومان با این حال دقیق یادم نیست چون کارتم در اختیار همسرم قرار دارد... درباره حقوقم هم در وزارت علوم باید بگویم یک حق مدیریتی است که ریاست جمهوری به همه وزرای خود می دهد که رقم آن را هم دقیقاً نمی دانم و همسرم بهتر از من مطلع است.» (آفتاب - 92/5/10)

شاید این وزیر در مورد اینکه چقدر درآمد دارد به طور استثنا راست بگوید با این همه این نشان می دهد که امثال این حضرات و خانواده شان آنقدر در ثروت و رفاه غرقند که دانستن میزان دریافتی ها و حق سفره ها را از یاد برده اند! در مقابل طبقه کارگر ایران باید برای 25 هزار تومان افزایش مشروط و یا مطالبه حقوق و مزایای ناچیز معوقه خود ماه ها جلو مراکز کار و ارگان های وابسته رژیم، تجمع و دوندگی کرده و با دست خالی شرمنده خانواده باشد: مانند کارگران پیمانی شرکت های بزرگ "عسلویه" که پس از ماه ها دست و پنجه نرم کردن با شرایط دشوار و خطرناک کار، نه تنها حقوقی دریافت نمی کنند بلکه حتی کرایه راه جهت دیدار با خانواده هایشان را نیز در جیب

ندارند و مجبورند حتی خانواده را نادیده بگیرند!

مزد کارگران به علاوه حق مسکن، به علاوه بن کارگری، به علاوه حق فرزند، به علاوه یارانه ها و غیره باز هم برای کارگرانی که مزد حداقل دریافت می کنند (که بخش عظیمی از کارگران مزدی را تشکیل می دهند) در بهترین حالت به 559 هزار تومان در ماه می رسد (کسورات قانونی هم به کنار) که با توجه به اینکه مزد بخش مهمی از کارگران از سطح مزد حداقل قانونی نیز کمتر است، باز هم جوابگوی تأمین زندگی یک خانوار کارگری نخواهد بود.

«جعفر عظیم زاده، رئیس اتحادیه آزاد کارگران، درباره افزایش دستمزدی که با توجه به تورم موجود و گرانی ها، نمی تواند نمود چندان در زندگی خانوار کارگری داشته باشد، می گوید: "با توجه به این که ما کارگران روزمره زندگی می کنیم، این 25 هزار تومان می تواند حداقل یک حلب روغن را تأمین کند و حتی می تواند چاله ای ریز از زندگی ما را پر کند. زندگی کارگران آنقدر حداقلی است که این افزایش ناچیز می تواند در آن احساس شود."» (آفتاب - 92/5/13). با توجه به رشد روزانه قیمت کالاها (بویژه کالاهای ضروری و پرمصرف خانوارها) آیا تضمینی وجود دارد که خانوار کارگری یک هفته بعد نیز با همین

25 هزار تومان بتواند یک حلب روغن بخرد و این افزایش را باز هم حس کند؟

مبارزه برای افزایش مزد با زندگی روزانه و بقای کارگران و نیز فراهم کردن زمینه برای گسترش و ارتقای مبارزات آنان پیوند دارد و از این رو دارای اهمیت بنیادی و حیاتی است. تغییر واقعی و اساسی هنگامی در زندگی طبقه کارگر پیش خواهد آمد که این طبقه به تغییر بنیادی روابط اجتماعی بیاورد و برای آن آگاهانه عمل کند. هیچ میزانی از افزایش مزد که برای نظام سرمایه داری پذیرفتنی باشد نه به استثمار کارگران پایان می دهد و نه به موقعیت فرودست آنها در جامعه. طبقه کارگر باید به مبارزه سیاسی مستقل برای دست یابی به دموکراسی و برانداختن سرمایه داران و دیگر استثمارگران و استقرار حکومت کارگری دست بزند تا بتواند شرایط رهایی خود و تمام جامعه را از استثمار، کار مزدی و نظام طبقاتی به طور کلی فراهم سازد.

دو شعر

من و تو ...

شاملو

من و تو یکی دهانیم
که با همه آوازش
به زیباتر سرودی خواناست.

من و تو یکی دیدگانیم

که دنیا را هر دم

در منظر خویش

تازه‌تر می‌سازد.

روی خاک

فروغ فرخ زاد

هرگز آرزو نکرده ام

یک ستاره در سراب آسمان شوم

یا چو روح برگزیدگان

همنشین خامش فرشتگان شوم

هرگز از زمین جدا نبوده ام

با ستاره آشنا نبوده ام

روی خاک ایستاده ام

با تنم که مثل ساقه گیاه

باد و آفتاب و آب را

می‌مکد که زندگی کند

بارور ز میل

بارور ز درد

روی خاک ایستاده ام

تا ستاره‌ها ستایشم کنند

تا نسیمها نوازشم کنند

از دریچه ام نگاه می‌کنم

جز طنین یک ترانه نیستم

جاودانه نیستم

جز طنین یک ترانه جستجو نمی‌کنم

در فغان لذتی که پاکتر

از سکوت ساده غمیست

آشیانه جستجو نمی‌کنم

نفرتی

از هر آنچه بازمان دارد

از هر آنچه محصورمان کند

از هر آنچه وادار دمان

که به دنبال بنگریم، -

دستی

که خطی گستاخ به باطل می‌کشد.

□

من و تو یکی شوریم

از هر شعله‌یی برتر،

که هیچگاه شکست را بر ما چیرگی نیست

چرا که از عشق

روبینه‌تیم.

□

و پرستویی که در سرپناه ما آشیان کرده است

با آمدش دنی شتابناک

خانه را

از خدایی گم‌شده

لبریز می‌کند

در تتی که شبنمیست

روی زنبق تتم

بر جدار کلبه ام که زندگیت

با خط سیاه عشق

یادگارها کشیده اند

مردمان رهگذر:

قلب تیر خورده

شمع واژگون

نقطه های ساکت پریده رنگ

بر حروف در هم جنون

هر لبی که بر لبم رسید

یک ستاره نطفه بست

در شبم که می نشست

روی رود یادگارها

پس چرا ستاره آرزو کنم؟

این ترانه منست

-دلپذیر ، دلنشین

پیش از این نبوده بیش از این

پرتاب روستائیان آواره به صفوف کارگران

روزمزد و ارتش بیکاران

شیده رخ فروز

41 روستا به زیر آب فرو رفته است و هزاران

خانوار روستائی آواره و درمانده به حاشیه

شهرها رانده شده اند تا بر روی خانه، زمین و

مراعات شان سد "گتوند" خوزستان آگیری و

افتتاح گردد.

از این روستاها 18 روستا در شهرستان مسجد

سلیمان، که 9 روستای آن در حریم سد قرار

دارد و همچنین 14 روستا نیز در منطقه لالی

قرار داشت که 11 روستای آن در بخش آب

ماهیک بود، همچنین برخی از این روستاها

عشایر نشین بودند: همه در آب غرق شدند.

کارشناسان شرکت آب و نیرو برای خانه های

روستایی متری 600 تومان قیمت نهاده و برای

زمین های کشاورزی مرغوب کنار رودخانه

تا متری 20 هزار تومان قیمت گذاشتند: «برخی

از ساکنان 41 روستا که مالک زمین یا خانه

ای بودند که بود و نبودش چندان تفاوتی نداشت

همین مبلغ را گرفتند و رفتند و آنهایی هم که

توان مقابله نداشتند، به همین مبلغ راضی

شده... آنها به حاشیه شهرهایی مثل دزفول،

شوشتر، چهارمحال و اصفهان رفتند چون با

پولی که از فروش تمام زندگیشان گرفته بودند

نمی توانستند خانه ای حتی بدون زمین

کشاورزی در روستای دیگر بخرند. اکنون در

حاشیه شهری مثل اهواز درست در بام شهر،

خانه هایی وجود دارد که ساکنانش را همین

کشاورزان و دامداران روستاهای غرق شده در

دریاچه گتوند تشکیل می دهند. آشفتگی حلبی

آباد اهواز پس از آگیری مراحل بعدی سد، به

حاشیه شوشتر و دزفول هم رسیده است. وقتی

اوضاع و احوال این عده از روستائیان مهاجر

به گوش اهالی دیگر رسید آنها از ترک کردن روستاهای خود منصرف شدند...» (مردم سالاری - 92/5/7)

آن عده از روستائینی که در روستاها ماندند تا محصولات کشاورزی شان را برداشت کنند، با واکنش شدید مسئولان سد روبرو شدند: «آب روستا را قطع کردند، در مدرسه و خانه بهداشت را بستند و سیم های برق را جمع کردند تا اهالی جانشان به لبشان برسد...» پاسخ مسئولان به اعتراضات روستائیان این بود که باید به همین مقدار پولی که به آنها پرداخت خواهد شد، قانع باشند. «وقتی یکی از ساکنان روستای "چاله تاک" در خانه خود نشسته بود متوجه شد آب به درون خانه اش نفوذ پیدا کرده است. اگر او و ساکنان دیگر، روستا را خالی نمی کردند ممکن بود در آب سد گتوند غرق شوند پس دامهایشان را بار زدند و همان مقدار پولی که بابت زمین هایشان باید می گرفتند را هم نگرفتند و راهی شهرک هایی شدند که نه شهر هستند و نه روستا.» سرمایه داران و زمین داران حاکم دولتی و خصوصی که سالها با تخریب منابع عظیم طبیعی و اقتصادی زیان های جبران ناپذیری را به جامعه و مردم وارد کرده اند، در اجرای این پروژه نیز که به قیمت بیکاری، آوارگی، حاشیه نشینی و فلاکت روستائیان پیش برده شده، طبق همین سیاست عمل نموده اند: «حاشیه شرقی رودخانه کارون دارای بهترین موقعیت است که می شد طرح

های خوبی برای آن در نظر گرفت اما برای ساخت بدنه سد گتوند از این مکان خاک برداری هایی به عرض صدمتر انجام شده و حاشیه رودخانه را از بین بردند.» (آفتاب - 92/5/12)

«شوری آب کارون از هفته دوم تیرماه رو به افزایش گذاشت. کیفیت آب که از سد گتوند (بالا دست کارون) با شوری یک هزار و 300 میکروموس بر سانتی متر تخلیه میشد، در اهواز به سه هزار میکروموس، در آبادان به شش هزار و 650 میکروموس و در اروند رود به 23 هزار و 300 میکروموس رسید. (شوری آب مناسب شرب بین 400 تا 900 میکروموس است و از دو هزار میکروموس که بگذرد برای کشاورزی هم خطرناک می شود)» (همانجا)

در اجرای این پروژه دولت و مسئولان تنها به راه اندازی سریع کار با کمترین هزینه (در رابطه با خانه و زندگی روستائیان) نظر داشتند و اینکه ساخت و آبگیری سد چه عواقبی برای روستائیان به بار خواهد آورد، کمترین اهمیتی نداشت. آنان در مقابله با روستائیان معترض به "بزخری" و اعمال زور روی آورده اند: «معترضان با ما وارد معامله نشدند در حالی که ماده 8 قانون تملک می گوید در صورت استتکاف مالک، کار کارشناسی انجام، پول به صندوق ثبت واریز و نماینده دادستان از طرف

آنها امضا کند. محتشم خانی گفت: افرادی مانند دبیر فدراسیون وزنه برداری کشور، یکی از معاونان انتظامی خوزستان و رئیس کانون وکلای استان که دارای بهترین زمینها در روستای شمس بوده اند، راضی به فروش ملک شدند چطور آنها اعتراضی ندارند.» (همانجا)

این مدیر حقوقی سد گتوند، به نمایندگی از شرکت آب و نیرو، سئوالی طرح می کند که بعید است خود دلیلش را نداند. اما منافع نهادهایی که او نماینده دفاع از آن است ایجاب می کند که چنین فریبکارانه دست به مقایسه ای دروغین بزند. او به عمد مقامات رده بالایی همچون معاون انتظامی، رئیس کانون وکلا و دبیر فدراسیون ورزشی را که "بهترین زمینها" (در وسعتی که روشن نیست بالغ بر چه میزان است) را در مالکیت دارند با روستائی زحمتکش و خانه خراب این مناطق در یک کفه قرار می دهد. آیا هست و نیست این مقامات نیز مانند روستائی آواره، به خانه و تکه زمینی در روستا وابسته است یا این "زمینهای مرغوب" گوشه ای از دارائی های کلان حضرات است که با بند و بست و استفاده از موقعیت ممتازشان با "زمینهای مرغوب" دیگری در مکانی دیگر به درآمد زایی خواهند نشست؟ آنان بیشرمانه زندگی هزاران روستائی بی پناه را در جهت منافع و سیاست ورزی های خانمان برانداز خود به بازی گرفته اند: «مسئولان شرکت آب و نیرو می گویند که در

قبال گرفتن تمام زمینها و خانه های روستائیان وظیفه پرداخت بهای عادلانه را دارند اما مسئول بیکاری روستائیان، توقف فعالیت و مهاجرتشان به شهرهای دیگر نیستند.» (همانجا) به راستی که مسئولیت گرفتن وسیله تأمین معاش، بیکاری و فقر هزاران روستائی مهاجر روستاهای مدفون زیر آب، هیچ پاسخگوئی ندارد: «سد گتوند را افتتاح کردند بدون اینکه به ما پولی بدهند تا بتوانیم خانه مان را در جای دیگری بسازیم. صد تا گوسفند را بار ماشین کردم اما گفتند در شهرک نمی توانید گوسفند نگه دارید پس همه را فروختم، شاید بهتر باشد بگویم حراج کردم. من که شب ها منتظر بودم زودتر صبح شود و به سر زمینم بروم الان چشمم به آسمان است تا زودتر سیاه شود و چشمم به خانواده ام نیفتد و نبینم که پسرانم هم مثل من در گوشه حیاط خانه نشسته اند.» (همشهری- 92/5/9)

روستائیان روستاهای اطراف سد گتوند نیز مانند سایر کشاورزانی که آنان نیز قربانی سیاست های غلط حاکمانی گردیدند که نابودی و ورشکستگی کشاورزی کشور را رقم زدند، جایی جز صفوف بیکاران و یا مهاجرات به شهرها و ایستادن در میادین برای کارگری روزمزد، ندارند. این رانده شدگان به صفوف کارگران، تنها کسانی هستند که باید همدوش سایر کارگران ایران برای این همه فلاکت و نبود سازی انسان ها، منابع مادی، طبیعت و

محیط زیست جامعه به دست حاکمان کنونی، قاطعانه ترین پاسخ را ارائه و خود عملی سازند.

نگاهی به نامه

«از طرف بیش از ۳۰۰۰ نفر از کارگران، تکنیسین‌ها و مهندسان پروژه‌های نفتی ایران»

به رئیس جمهور جدید حسن روحانی

سهراب شباهنگ، مرداد 1392

در تاریخ 15 تیرماه گذشته نامه ای «از طرف بیش از 3000 نفر از کارگران، تکنیسین‌ها و مهندسان پروژه‌های نفتی ایران» با امضای ناصر آقاجری (کارگر پروژه ای) خطاب به رئیس جمهور جدید در سایت "کانون مدافعان حقوق کارگر" و برخی رسانه های دیگر منتشر شد. (ما این نامه را در پیوست 2 این نوشته درج می کنیم.)

اینکه بخشی از کارگران نظر و تحلیل خود را درباره وضعیت کار و زندگی کارگران، روندهای اقتصادی-اجتماعی موجود و سیاست اقتصادی نظام حاکم در دهه های گذشته ارائه دهند، به خودی خود گام مثبت و بجائی است. چنین گام هائی را، به و یژه در شرایطی که

تمام رسانه ها و وسایل تبلیغی و تمام تریبون ها و کرسی ها در دست طبقه سرمایه دار حاکم و مدافعان روحانی و غیر روحانی، نظامی و بوروکرات یا غیر نظامی و به اصطلاح سر برآورده از «جامعه مدنی» آنهاست و کارگران- که بزرگترین طبقه اجتماعی کشور و بزرگترین مولد ثروت در جامعه (حتی بدون در نظر گرفتن نفت و گاز) را تشکیل می دهند -، به کوچکترین تریبون و ارگان مستقلی دسترسی ندارند، باید ارج نهاد. باید کوشید تا در شرایطی که هیاهوی تبلیغاتی و چاپلوسی های مشمئز کننده یا رجزخوانی ها و شاخ و شانه کشیدن های دار و دسته های رقیب حاکم و یا توجیهات و توهم پراکنی های سازشکاران و کاسه لیبسان فضای جامعه را به انحصار خود در آورده و مسموم کرده اند، صدای کارگران راه خود را باز کند. در شرایط تک صدائی حاکم که متکی بر سرکوبگری و فریبکاری نیروهای وابسته به طبقه حاکم یا دنباله روان آنهاست، طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان جامعه باید بتوانند حرف های خود را بزنند تا این جو خفقان آور تک صدائی را بشکنند، تشکل های مستقل خود را ایجاد کنند، مبارزه خود را برای بهبود اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و فرهنگی به پیش برند و تلاش های خود را به منظور دگرگونی اساسی جامعه متشکل و متحد سازند. این کار در عین حال باید همراه با شناختن ضعف های خود، اصلاح

به حاشیه رانند. فقط با اعلام منطقه‌ی آزاد تجاری در پارس جنوبی، چند ده هزار نیروی کار فنی کشور در عمل از شمول قانون کار خارج شدند و در زیر فشار مطلق پیمانکاران قرار گرفتند».

در این مناطق حتی «مقررات اشتغال نیروی انسانی در مناطق آزاد تجاری- صنعتی جمهوری اسلامی ایران - موضوع ماده 12 قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری - صنعتی» رعایت نمی شود (1). مثلاً طبق ماده 16 این مقررات (که جانشین قانون کار در آن مناطق است) میزان ساعات کار در چهار هفته متوالی نباید از 176 ساعت تجاوز کند (هرچند محدودیتی برای ساعات کار روزانه وجود ندارد)، در حالی که طبق نامه آقاجری ساعات کار کارکنان پروژه ای در چهار هفته به بیش از 300 ساعت می رسد (154 ساعت در دو هفته). آقاجری همچنین متذکر می شود که ساعات کار روزانه کارکنان پروژه ای 12 ساعت است و اضافه کاری درست پرداخت نمی شود. کارکنان پروژه ای تأمین شغلی ندارند. آنها حتی مشمول بیمه های اجتماعی نیستند و اگر بخواهند بیمه داشته باشند باید به هزینه خود بیمه خصوصی شوند. کارکنان پروژه ای پس از بیکاری، که یا به خاطر پایان یافتن پروژه یا کاهش و متوقف شدن فعالیت های آن و یا در اثر اخراج های خودسرانه کارفرمایان صورت می گیرد، از دریافت

اشتباهات سیاسی و نظری و کنار زدن خطاهای تجربه شده و شناخته شده باشد. زیرا صدای کارگران در این حالت رساتر و مؤثر تر خواهد بود. ما با چنین نگرشی نامه ناصر آقاجری را بررسی می کنیم.

محتوای نامه آقاجری را می توان به سه بخش کلی تقسیم کرد. در یک بخش آن، وضعیت کارگران، تکنیسین ها و مهندسان پروژه ای (یا به گفته نویسنده «نیروی کار پروژه ای») مورد بررسی قرار می گیرد. در بخش دیگر، ساختار اقتصادی جامعه و دلایل رکود و ویرانی اقتصاد کشور ارائه می شود. در بخش آخر، دولت و سرشت آن و پیشنهادهای آقاجری درباره سیاست اقتصادی دولت به حسن روحانی مطرح می گردد. ما در زیر به همین ترتیب به این بخش ها می پردازیم.

1- وضعیت کارگران، تکنیسین ها و

مهندسان پروژه ای

آقاجری در این بخش نشان می دهد که کارکنان پروژه ای در وضعیت بسیار دشواری از نظر شرایط کار و زیست به سر می برند. او می نویسد: «دولت های پس از جنگ به ویژه با پذیرش تعدیل ساختاری و خصوصی سازی های گسترده که الهام گرفته از اقتصاد سرمایه داری دوران معاصر (نئولیبرالیسم) است، قانون کار را در برخی مناطق به نام مناطق آزاد تجاری

داشته باشد تا بتواند نیروی خود را بازتولید کند و نیروی کار آینده را تربیت نماید.»

کسانی که با ادبیات کارگری جاری ایران آشنائی دارند می دانند که بحث های گوناگونی در مورد مزد حداقل و به طور کلی سطح مزد بین فعالان کارگری جریان دارد. برخی از سازمان های کارگری و شماری از سازمان های سیاسی که خود را مدافع و طرفدار طبقه کارگر می دانند بر آنند که مزد حداقل (که پایه همه مزدهاست و در ایران بخش اعظم کارگران شاغل، مزدی برابر مزد حداقل و یا کمتر از آن دریافت می کنند) باید تأمین کننده زندگی یک خانواده چهارنفری (برخی می گویند پنج نفری) باشد و این مزد باید هر سال به تناسب نرخ تورم افزایش یابد. این خواست که برخی از سازمان های سیاسی حتی لقب «پرچم کارگران» به آن داده اند، همان چیزی است که در ماده 41 قانون کار رژیم آمده است. این خواست، همان گونه که بارها در نوشته های مندرج در «خیزش» گفته شده، خواستی محافظه کارانه است، یعنی حفظ وضع موجود را موعظه می کند (2). زیرا اگر فرض کنیم که همه ساله مزد کارگران به نسبت تورم افزایش یابد معنی آن ثابت ماندن قدرت خرید کارگران است. یعنی به رغم آنکه کارگران همواره ثروت بیشتری تولید می کنند طبق این خواست سطح زندگی آنها در بهترین حالت در وضع موجود باقی خواهد ماند. اما وضع

مستمری یا غرامت محرومند. وضعیت نامناسب و غیر بهداشتی اسکان و استراحت، تغذیه، نبود امکانات ایمنی، وجود مواد و گازهای سمی و آلودگی های زیانمند برای سلامت، دوری از خانواده و غیره مسایل دیگری هستند که بر رنج و نابسامانی کارکنان پروژه ای می افزایند. نتیجه همه اینها فقر، آینده نامطمئن، فرسودگی جسمی و روحی، بیماری و افسردگی آنهاست.

آقاجری یک رشته خواست ها در زمینه مزد، ساعات و شرایط کار و ضرورت «ایجاد تشکل های صنفی کارگران» مطرح می کند که در زیر به طور خلاصه به مزد، شرایط کار و ایجاد تشکل های کارگری می پردازیم و پس از آن بحث های آقاجری در مورد اقتصاد و سیاست اقتصادی، دولت و ماهیت آن و چگونگی طرح مسایل اقتصادی و سیاسی را ارزیابی می کنیم.

آقاجری در مورد سطح مزد و در آمد کارکنان پروژه ای می نویسد: «درآمد يك نیروی کار باید به گونه ای محاسبه و پرداخت گردد که او بتواند علاوه بر خوراک و پوشاک مناسب از مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، تامین اجتماعی و بازنشستگی بهره مند گردد. زیرا بار سنگین زندگی اجتماعی (تولید) بر دوش های او سنگینی می کند. همچنین باید اوقات فراغتی

موجود چیست؟ وضع موجود این است که مزد اکثریت عظیم کارگران در ایران معادل چیزی بین $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{2}$ خط فقر است. در نتیجه، چنین خواستی حتی اگر کاملاً اجرا شود و هیچگونه تخطی از قانون صورت نگیرد، در بهترین حالت وضع موجود را تثبیت کرده است. البته با توجه به اینکه بارآوری کار کارگران همواره در حال افزایش است، تثبیت وضع موجود به معنی سیر قهقرائی است. همان گونه که مزد حقیقی و نه اسمی کارگران و دیگر مزدبگیران در سی و چند سال گذشته سیر قهقرائی داشته است.

برخی از سازمان ها و جریانات که به ناکافی بودن و محافظه کارانه بودن فرمول بالا پی برده بودند خواست افزایش مزد مطابق «عالی ترین استاندارد زندگی در جهان» را مطرح کردند. یک محاسبه ساده نشان می دهد که چنین خواستی در ایران عملی نیست.

روشن است که هر فرمولی هر قدر دقیق و حساب شده باشد اگر موازنه نیروهای طبقاتی و اراده طبقات درگیر برای دسترسی به خواست هایشان و نیز مجموعه روابط اقتصادی و اجتماعی را در نظر نگیرد نمی تواند در عمل موفقیت چندانی به دست آورد. با این همه داشتن یک معیار علمی و قابل دفاع برای تعیین مبنای مزد در سطح جامعه که در عین حال هم بهبود زندگی کارگران و هم پیشرفت مبارزه

آنها را در مد نظر داشته باشد مفید و ضروری است. ما در سال های اخیر مبنائی برای مزد بیان کرده ایم که نه حفظ وضع موجود است و نه ارائه بهشتی رؤیائی و دست نیافتنی. پیشنهاد ما بر این واقعیت غیر قابل انکار استوار است که کارگران مزدی در ایران مولد بخش اعظم ثروت جامعه اند، یعنی اکثریت عظیم کالاها و خدمات جامعه را کارگران مزدی تولید می کنند. از این رو طبیعی است که درآمد خانوار کارگری دست کم به اندازه هزینه متوسط خانوار شهری در جامعه باشد (شهری از آن رو می گوئیم که اکثریت بزرگ کارگران ساکن شهرها هستند). چنین مزدی باید هر ساله دست کم به تناسب تورم و بارآوری متوسط کار افزایش یابد.

آمار هزینه خانوار به طور رسمی وجود دارد و منتشر می گردد، از این جهت مبنای روشن و قابل تعریفی برای مزد به دست داده می شود. اگر چنین مبنائی برای مزد در نظر گرفته شود جهش بزرگی در مزد کارگران به وجود خواهد آمد که البته هنوز به معنی نفی و حذف استثمار کارگران در جامعه نیست. رهائی کارگران تنها با از میان رفتن سرمایه داری و نظام کار مزدی به دست می آید. اما تا زمانی که کارگران موفق به از میان برداشتن سرمایه داری و کار مزدی نشده اند مبارزه برای افزایش مزد و بهبود شرایط کار جزء جدائی ناپذیری از مبارزه طبقاتی کارگران خواهد بود.

فرمولی که آقاجری برای سطح مزد کارکنان پروژه ای ارائه می دهد شبیه فرمول ماده 41 قانون کار است که اشکالات آن را در بالا توضیح دادیم. در فرمول آقاجری گفته می شود که مزد باید طوری باشد که علاوه بر تأمین زندگی مادی کارگر و بهره برداری او از سطح معینی از فرهنگ و بهداشت و تأمین اجتماعی، هزینه تربیت نسل های آینده «نیروی کار» را نیز فراهم کند. این تعریف از مزد، همان چیزی است که در جامعه سرمایه داری کمابیش و به شدت و ضعف عمل می شود. به عبارت دیگر، خواست آقاجری در مورد مزد، همان پراتیک جاری سرمایه داری است گیریم با کمی جرح و تعدیل.

در مورد زمان و شرایط کار، مسایل مربوط به بیمه های اجتماعی و غیره مانند هر مطالبه دیگر، باید توجه داشت که حتی اگر کارفرمایان و دولت مجبور به پذیرفتن خواست کارگران شوند همواره امکان اجرای ناقص و یا عدم اجرای آنها در عمل و یا صاف و ساده بازپس گرفتن دستاوردهای کارگری وجود دارد. از این رو هشیاری کارگران و مراقبت دائمی آنها از دستاوردهایشان دارای اهمیت ویژه ای است. یک عنصر مهم در این زمینه تشکل های مستقل کارگری است که آقاجری نیز تحت عنوان «تشکل های صنفی کارگران» بدان اشاره کرده است. صرف نظر از واژه «صنفی» که کاربرد آن در مورد کارگران

مزدی مناسب نیست باید توجه داشت که تشکل های کارگری تنها در سندیکا خلاصه نمی شوند و مبارزه سندیکائی هم صرفا مبارزه ای «صنفی» یا دقیق تر بگوئیم صرفا اقتصادی نیست. سندیکای کارگری نه تنها از منافع و حقوق اقتصادی و اجتماعی کارگران یک حرفه یا صنعت دفاع می کند، بلکه مدافع آزادی بیان و تشکل و گردهمائی و حق اعتصاب و اعتراض و مخالف انواع تبعیض های جنسی، ملی، قومی، مذهبی و غیره در محیط کار و در سطح جامعه نیز هست. شعار «بی طرفی سیاسی سندیکا» شعاری به نفع طبقات استثمارگر است که می کوشند کارگران و سازمان های آنان را به عناصری خنثی و مطیع در جامعه تبدیل کنند (3). کارگران برای دست یابی به خواست های فوری و تاریخی خود باید در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظری و فرهنگی مبارزه کنند و این مبارزات هنگامی به ثمر می رسند که متکی بر استقلال نظری، سیاسی و تشکیلاتی کارگران باشند. کارگران برای مبارزه در عرصه های مختلف و برای پیشبرد اشکال گوناگون مبارزه که ضرورت می یابند به سازمان های مختلف نیاز دارند. در شرایط کنونی دو سازمان بنیادی که برای پیشبرد مبارزه طبقه کارگر ضرورت دارد عبارتند از الف) سندیکای مستقل کارگران مزدی (مستقل از دولت، کارفرما، احزاب

سیاسی و نهادهای مذهبی) و ب) حزب سیاسی مستقل طبقه کارگر.

سندیکای مستقل کارگری از منافع اقتصادی و اجتماعی کارگران یک حرفه یا صنعت، از بهبود دائمی وضعیت زندگی کارگران و شرایط کار به طور کلی و از حقوق سیاسی و فرهنگی آنان دفاع می کند. سندیکا باید زمینه اتحاد کارگران، محور رقابت بین آنها و متمرکز کردن مبارزاتشان به ضد استثمارگران را فراهم سازد. نقش **حزب سیاسی طبقه کارگر** پیشبرد مبارزات سیاسی مستقل کارگران به عنوان یک طبقه اجتماعی است. هدف این مبارزه سیاسی، تغییر اساسی ساختار اجتماعی-اقتصادی جامعه به منظور محور استثمار مولدان توسط صاحبان وسایل تولید و اداره و برنامه ریزی تولید و جامعه به طور کلی توسط خود مولدان جامعه است. با تحول شرایط اجتماعی و تکامل مبارزه طبقاتی شکل های دیگر سازمانی کارگران نیز ضرورت می یابند (مانند شوراهای کارگران قدرت سیاسی طبقه کارگرند و کمیته های کارخانه و محل کار که ارگان مدیریت کارگری یا مدیریت مولدان مستقیم هستند). اما در شرایط کنونی دو سازمانی که فوریت دارند سندیکا و حزب سیاسی طبقه کارگرند. هیچ یک از این دو سازمان جای دیگری را نمی گیرد و تشکیل هیچ یک منوط به تشکیل دیگری نیست هرچند وجود هریک به دیگری یاری می

رساند و هر کدام زمینه تکامل و شکوفائی دیگری را فراهم می کند یا می تواند بکند.

آقاجری می نویسد: «همچنین نهادهای حکومتی نباید مانعی برای ایجاد تشکلهای صنفی کارگران باشند که تنها امکان دفاع از حقوقشان در شرایط فعلی است.» (تکیه بر کلمات از ماست). به نظر ما این دیدگاه آقاجری که تشکل کارگری را محدود و منحصر به «تشکل های صنفی کارگران» می کند، نگرشی یکجانبه و تقلیل گرایانه است. این درک یک جانبه و تقلیل گرایانه، علاوه بر آنچه بالاتر در باره تشکل های کارگری و نقش آنها در عرصه های گوناگون مبارزه طبقاتی گفته شد، ناشی از دیدگاه های آقاجری در مورد مسایل مربوط به ساختار اقتصادی جامعه، سرشت دولت حاکم و سیاست های آن است. از این رو در زیر به این دیدگاه های آقاجری می پردازیم.

2- ساختار اقتصادی جامعه و دلایل

رکود و ویرانی اقتصاد کشور

رؤس دیدگاه های آقاجری در مورد ساختار اقتصادی جامعه و دلایل رکود و ویرانی اقتصاد کشور را می توان چنین خلاصه کرد:

«به رغم درخواست مردم و مسئولان متعهد به آرمان های مردمی در اوایل انقلاب، دولت ها با گرایش متفاوت و هر کدام نیز با شعارهای خاص اجتماعی یکی پس از دیگری آمدند و

رفتند ولی نتوانستند بر کاستی‌های مناسبات اجتماعی فائق آیند که مرده ریگ دیکتاتوری نظام پادشاهی بود.»

بدین سان از نظر آقاجری «کاستی‌های مناسبات اجتماعی» در ایران میراث نظام پادشاهی بود و «به رغم درخواست مردم و مسئولان متعهد به آرمان‌های مردمی در اوایل انقلاب» دولت‌ها (کابینه‌های مختلف رژیم) «نتوانستند» بر این کاستی‌ها فائق شوند.

واقعیت این است که رژیم شاه (و نیز رژیم جمهوری اسلامی)، محصول مناسبات اقتصادی- اجتماعی حاکم که همان مناسبات سرمایه داری است بودند و هستند و نه موجد آن مناسبات. البته هر دو رژیم (هر کدام به روش خود که نقاط اشتراک فراوانی در مهم‌ترین زمینه‌ها دارند) حامی و مدافع نظام سرمایه داری و استثمار و زیر انقیاد نگاه داشتن کارگران و دیگر زحمتکشان بودند و هستند. ما نمی‌دانیم آقاجری از کدام «مسئولان متعهد» حرف می‌زند که از نظر او گویا مخالف این مناسبات بوده اند! افزون بر این، بحث بر سر «کاستی» یا «کامل بودن» مناسبات اجتماعی نیست. هر نوع مناسبات اجتماعی بیانگر روابط بین دو یا چند طبقه، لایه یا گروه است و هنگامی که بتوان این طبقات، لایه‌ها یا گروه‌ها و سرشت پایدار روابط بین آنها را تعریف کرد، این روابط را می‌توان «کامل» و بدون «کاستی» دانست،

مثلاً مناسبات سرمایه داری که روابط بین سرمایه داران و کارگران مزدی در روند تولید هستند روابط کاملی هستند و عیب آنها در «ناقص بودنشان» نیست. بحث بر سر این است که آیا این مناسبات مبتنی بر استثمارند یا نه؟ آقاجری می‌نویسد:

- «هیچ کدام از دولت‌ها نتوانستند، با این همه امکانات و توان فوق‌العاده‌ی منابع انسانی - طبیعی، ایران را در مسیر توسعه صنعتی و تولید کالایی قرار دهند.»

در اینجا نیز مانند مورد بالا روابط تولیدی حاکم، یعنی روابط سرمایه داری، در نظر گرفته نشده‌اند و افزون بر آن مفهوم «تولید کالایی» درک نشده است. تولید کالایی چیست؟ تولید کالایی یعنی تولید برای بازار، تولید برای فروش که از تولید برای مصرف شخصی متمایز است. در ایران تولید کالایی دست کم 50 سال است که مسلط است، بنا بر این آرزوی آقاجری برای استقرار یا توسعه تولید کالایی «تحصیل حاصل» است. تمام تولیدات صنعتی اعم از بزرگ، متوسط یا کوچک، تقریباً تمام خدمات (تجارت، حمل و نقل، مخابرات و ارتباطات، آموزش، بهداشت، بیمه، بانکداری، خدمات مهندسی، مشاوره فنی، اقتصادی و حقوقی و غیره) و بخش اعظم محصولات کشاورزی در گرده تولید کالایی قرار دارند، در همه این بخش‌ها تمام یا قسمت اعظم محصولات و خدمات برای بازار تولید

صنعتی را طی کرده اند و همواره از نظر صنعتی "پیشرفته" نبوده اند.

آقاجری عواملی را که باعث رکود و ویرانی صنایع و کشاورزی کشور و «نابهنجاری در ارتباط با مناسبات کار و حقوق قانونی نیروی کار (کارگران صنعتی، تکنیسین‌ها و مهندسان)» شده اند چنین بر می‌شمرد:

- «از يك سو دلالی و واسطه‌گری بین‌المللی، و واردات بی‌رویه و بدون کنترل کالاهای مصرفی آن هم بدون کیفیت، صنایع و کشاورزی ما را به رکود و ویرانی کشیده و از سوی دیگر این نابهنجاری‌ها در ارتباط با مناسبات کار و حقوق قانونی نیروی کار (کارگران صنعتی، تکنیسین‌ها و مهندسان) بیشتر از همه جنبه‌های دیگر، آفت رشد شده و نمود پیدا کرده است و بدین صورت صدمات جدی بر پیکر با ارزش ترین منابع ملی کشور (نیروی کار فنی) وارد نموده است.» و می‌افزاید: «آیندهی کشورمان وابسته به بازنگری منطقی در این مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر واردات است. مناسباتی ارتجاعی که به توصیه‌ی صندوق بین‌المللی پول - نهادی که 51 درصد آن در اختیار آمریکاست - به جامعه ایرانی تحمیل شده است.» (تکیه برکلمات از اصل است).

ما پیش از بررسی این پاراگراف، نخست یک اطلاع نادرست را که در آخر آمده تذکر می‌دهیم. اینکه گفته شده 51 درصد صندوق بین

می‌شوند و در ضمن هر سه بخش مذکور تمام یا قسمت اعظم نیازهای خود را از بازار خریداری می‌کنند. افزون بر این در ایران نه تولید کالائی ساده، بلکه «تولید کالائی گسترده» حاکم است. منظور از تولید کالائی گسترده این است که نه تنها بخش اعظم محصولات شکل کالائی دارند (یعنی خرید و فروش می‌شوند)، بلکه «نیروی کار»، یعنی توانائی جسمی و فکری کارگر که صرف تولید محصولات و خدمات می‌شود، نیز به کالا تبدیل شده است (4). این موضوع هم در ایران کاملاً روشن است: طبقه کارگر مزدی در ایران، یعنی همه کسانی که فاقد وسایل تولید و کارند و برای گذران زندگی نیرو یا توانائی کار جسمی و فکری خود را به صاحبان وسایل تولید در قبال مزد عرضه می‌کنند، بزرگترین طبقه اجتماعی و اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند. شکل اصلی کار در ایران، کار مزدی است.

خلاصه اینکه مشکل جامعه ایران این نیست که در آن تولید کالائی وجود ندارد یا غالب نیست! در ضمن این واقعیت که ایران کشور صنعتی پیشرفته نیست منافاتی با اینکه تولید کالائی در آن غالب است و نیروی کار به کالا تبدیل شده است ندارد. در کشورهای اروپائی پیشرفته مانند آلمان، فرانسه و انگلستان دویست یا سیصد سال است که تولید کالائی غلبه دارد اما آنها در این مدت درجات مختلفی از تکامل

المللی پول در اختیار آمریکا است غلط است. سهم آمریکا در صندوق بین المللی پول 17.96 درصد و حق رأی این کشور 16.75 درصد است. برای مشاهده سهم و حق رأی 188 کشور عضو صندوق بین المللی پول می توان به منبع زیر رجوع کرد:

<http://www.imf.org/external/np/sec/memdir/members.aspx>

البته سهم و حق رأی آمریکا از همه کشورهای بیشتر است اما از 51 درصد ادعائی آقاجری بسیار فاصله دارد. برای اطلاع، سهم و حق رأی کشورهای گروه 8 را در جدول زیر می آوریم:

کشور	سهم (درصد)	حق رأی (درصد)
آمریکا	17.69	16.75
ژاپن	6.56	6.23
آلمان	6.12	5.81
فرانسه	4.51	4.29
انگلستان	4.51	4.29
ایتالیا	3.31	3.16
کانادا	2.67	2.56
روسیه	2.50	2.39
جمع 8 کشور	47.78	45.48

بدین سان دیده می شود که حتی اگر مجموع سهام و مجموع حق رأی همه کشورهای گروه

8 را به آمریکا بذل و بخشش کنیم باز هم به رقم 51 درصد که معلوم نیست آقاجری از چه منبعی نقل کرده نمی رسیم!

اما گرفتاری اصلی پاراگرافی که از آقاجری نقل کردیم آمار و اطلاع نادرست نیست. گرفتاری اصلی اینجاست که آقاجری رکود و ویرانی اقتصادی کشور را به «دلالی و واسطه گری بین المللی» نسبت داده که «به توصیه صندوق بین المللی پول مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر واردات» را بر ایران تحمیل کرده اند! بدین سان طبقه حاکم ایران و مهم تر از آن مناسبات تولیدی سرمایه داری و بحران های ذاتی و ویرانگر این رژیم و استثمار مطلق کارگران و مجموعه شرایط اقتصادی و سیاسی که با غارت، فساد، تبعیض، سرکوب، درهم شکستن توان جسمی و روحی توده های مردم عجین اند، ظاهرا در این قضیه نقشی ندارند یا قابل ذکر نیستند!

عملکرد صندوق بین المللی پول در ارتباط با تجارت جهانی اساسا به خاطر نقش این صندوق در «همکاری پولی کشورها، تضمین ثبات مالی و تسهیل بازرگانی بین المللی» است. این سازمان همچنین به کشورهایی که در پرداخت های بین المللی دچار اشکال می شوند تحت شرایطی وام کوتاه مدت می دهد. نکته مهمی که در روابط بین ایران و صندوق بین المللی پول باید در نظر گرفت این است که

است که می خواهند در آینده سرمایه صندوق بین المللی پول را دو برابر کنند که نیاز به موافقت کشورهای عضو دارد. البته در آن صورت نیز توان مالی این صندوق به سطح نهادهای مالی ای که نام بردیم و یا به سطح توان مالی غول های مالی خصوصی نخواهد رسید (6). صندوق بین المللی پول دیگر آن قدرت و وزنی را که چند دهه پیش داشت ندارد.

آقاجری از «واردات بی رویه» در اقتصاد ایران که باعث ویرانی و رکود اقتصاد شده حرف می زند. واقعیت این است که وضعیت نابسامان اقتصاد ایران از یک سو ناشی از بحران بزرگ اقتصادی جهانگیر سرمایه داری است که حدود 6 سال است ادامه دارد و هنوز چشم انداز خروج از آن روشن نیست. از سوی دیگر ناشی از ویژگی های سرمایه داری خاص ایران، بحران های خاص این سرمایه داری و سیاست های اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی است. یک عامل مهم دیگر، یعنی عامل سیاسی هم وجود دارد که دارای ابعاد داخلی و خارجی است. ابعاد خارجی آن در تحریم ها خود را نشان می دهد و ابعاد داخلی آن در ناسازگاری کل دستگاه سیاسی و حقوقی حاکم (به عبارت دیگر کل روبنای سیاسی و حقوقی) با تکامل نیروهای مولد در جامعه است. بی شک منافع یک مشت تاجر بزرگ که با روحانیان حاکم و با دستگاه نظامی و امنیتی و

ایران در چند دهه اخیر هرگز از این سازمان تقاضای وام نکرده است (5). از سوی دیگر، سیاست آمریکا و متحدان او در سال های اخیر، فشار اقتصادی و سیاسی بر ایران، اعمال تحریم و محدود کردن روابط بین المللی ایران بوده است. اگر آمریکا، آن چنان که آقاجری بیان کرده در صندوق بین المللی پول قدرت تام دارد و از سوی دیگر می دانیم که سیاستش در رابطه با ایران، تحریم و محدود کردن تجارت، سرمایه گذاری و دیگر مراودات اقتصادی با ایران است. پس چگونه می تواند از طریق صندوق بین المللی پول، که ایران روابط چندانی هم با آن ندارد، اقتصاد ایران را، آن هم بر اساس واردات، شکل دهد؟!!

نکته دیگر این است که توان مالی (و در نتیجه قدرت اعمال نظر) صندوق بین المللی پول محدود است. در حال حاضر کل ذخیره صندوق بین المللی پول (یا مجموع سهام 188 کشور عضو در این صندوق) حدود 238 میلیارد دلار است. این رقم که ظاهراً بسیار بزرگ به نظر می رسد، در مقایسه با ابعاد بحران و نیازهای مالی کشورهای بحران زده رقم ناچیزی است. همچنین کل این 238 میلیارد دلار در مقابل مبالغی که فدرال رزرو آمریکا یا بانک های مرکزی اروپا و ژاپن به بازارهای مالی تزریق می کنند یا در مقابل ذخیره های ارزی چین و دیگر ابزارها و اهرم های مالی آن رقم ناچیزی است. به همین دلیل

نهادهای اقتصادی وابسته به آنها روابط نزدیک و دیرینه ای دارند نیز نقش منفی مخرب در اقتصاد و تولید بازی می کند. اما این اصل مسأله نیست. به عبارت دیگر مشکل اصلی اقتصاد ایران واردات بی رویه نیست. بورژوازی صنعتی ایران نیز چه به لحاظ سیاسی و چه اقتصادی، ارتجاعی است. تا آنجا که به واردات و به طور کلی به تجارت خارجی مربوط می شود باید توجه داشت که بر اساس شاخص ها و پارامترهای تجاری نمی توان ویژگی های اساسی یک اقتصاد را دریافت. ما در زیر نشان خواهیم داد که اقتصادهای با درجات تکامل بسیار متفاوت می توانند شاخص های مشابهی در عرصه تجاری داشته باشند. «مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر واردات» که آجاری از آن سخن می گوید معنای روشن و دقیقی ندارد.

نخست باید توجه داشت که مقدار مطلق واردات یا صادرات و غیره چیزی را روشن نمی کند. مثلا اگر واردات یک کشور در سال 200 میلیارد دلار باشد صرفا بر اساس این رقم نمی توان گفت که این مبلغ "زیاد" است یا "کم". از این رو باید اهمیت نسبی واردات، صادرات، کل تجارت خارجی (واردات + صادرات) و تراز بازرگانی (صادرات منهای واردات) را در مقایسه با کل تولید ناخالص داخلی محاسبه کرد تا بتوان رقم معنی داری به دست آورد و برای دقت بیشتر این نسبت را نه

صرفا برای یک سال بلکه برای یک دوره زمانی چند ساله مورد بررسی قرار داد. چنین روشی هم روند تحول بازرگانی خارجی یک کشور و اهم مکان مقایسه بین کشورهای مختلف را از جهت اهمیت نسبی صادرات، واردات، حجم کل بازرگانی خارجی و تراز بازرگانی فراهم می کند. بر اساس چنین مطالعه ای دیده خواهد شد که واردات ایران و به طور کلی تجارت خارجی ایران (صادرات و واردات) در کل تولید و اقتصاد ایران وزن چندان سنگینی ندارند. در ایران برخلاف کره جنوبی، تایلند، فیلیپین، مالزی، مکزیک، ترکیه و غیره اهمیت نسبی بازار داخلی بسیار بیشتر از بازار خارجی است (علت این امر از یک سو بزرگی نسبی بازار داخلی و از سوی دیگر ناتوانی بورژوازی ایران در نفوذ به بازارهای صادراتی است که خود ناشی از ساختار اقتصادی و سیاسی عقب مانده ایران ایران و مسایل بین المللی رژیم است).

ما برای نشان دادن این واقعیت که وزن تجارت خارجی در کل اقتصاد ایران در مقایسه با اغلب کشورهای پیشرفته و نیز کشورهای مشابه ایران، نسبتا کوچک است جدولی تنظیم کرده ایم که نسبت صادرات، واردات، حجم کل تجارت خارجی (صادرات + واردات) و تراز بازرگانی خارجی به تولید ناخالص داخلی را برای 21 کشور در طول 9 سال یعنی از 2004 تا 2012 در بر می گیرد. ما این جدول

را به خاطر مفصل بودن در پیوست 1 مقاله درج می کنیم و جدول کوچک تری که چکیده ای از آن است و صرفاً میانگین شاخص های بالا در طول این 9 سال را نشان می دهد در اینجا می آوریم. (ت. ن. د. = تولید ناخالص داخلی)

میانگین نسبت صادرات، واردات، حجم کل تجارت خارجی (صادرات + واردات) و تراز بازرگانی خارجی به تولید ناخالص داخلی برای 21 کشور از 2004 تا 2012

واردات-صادرات ت.ن.د	(درصد)	واردات+صادرات ت.ن.د	(درصد)	واردات ت.ن.د	(درصد)	صادرات ت.ن.د	(درصد)	
+11.3		43		15.9		27.1		ایران با نفت
-13.1		28.3		20.7		7.6		بی نفت
4.6		35.7		15.5		20.2		آرژانتین
-5.5		52.5		29		23.5		آفریقای جنوبی
+4.1		47.4		21.7		25.7		اندونزی
-8.4		33.4		21		12.4		پاکستان
+0.9		123.7		61.3		62.4		تایلند
-9.6		43.1		26.3		16.8		ترکیه
+35.6		79		21.6		57.4		عربستان
-5.4		66.3		36.1		27.2		فیلیپین
-11.4		38.1		24.9		13.5		مصر
-1.5		54.7		28.1		26.6		مکزیک
-5.6		22.2		19.3		8.3		آمریکا
+4.3		55.2		25.4		29.8		چین
+1		26.8		12.9		13.9		ژاپن
+6.6		69.7		31.5		38.2		آلمان
2.8		45.3		24		21.3		فرانسه
-6		41.7		23.8		17.9		انگلستان

کره جنوبی	41.3	38.8	80.1	+2.5
هند	13.6	20.5	34.1	-7
برزیل	11	9.5	20.5	+2.5
روسیه	28.3	16.8	45.5	+11.5

($\frac{\text{صادرات}}{\text{ت.د}}$) معیار خوبی برای سنجیدن تکامل

اقتصادی نیست. به همین طریق می توان دید

که میانگین نسبت ($\frac{\text{صادرات}}{\text{ت.د}}$) در سال های

2004 تا 2012 برای تایلند، عربستان، آلمان، فرانسه، انگلستان به ترتیب برابر 62.4%، 57.4%، 38.2%، 21.3% و 17.9% بوده است. این بدان معنی نیست که تایلند یا عربستان به خاطر بالاتر بودن نسبت صادراتشان به تولید ناخالص داخلی، از آلمان، فرانسه یا انگلستان پیشرفته ترند. اینها نشان می دهند کشورهای با درجه تکامل اقتصادی

بسیار متفاوت می توانند نسبت ($\frac{\text{صادرات}}{\text{ت.د}}$)

مشابهی داشته باشند و به عکس کشورهائی با درجه تکامل اقتصادی مشابه می توانند از نظر این نسبت بسیار باهم تفاوت داشته باشند. مثلا این نسبت برای آمریکا، ژاپن، آلمان، فرانسه و انگلستان که همگی اقتصادهای بسیار پیشرفته سرمایه داری اند و از این نظر شباهت های زیادی دارند، به ترتیب عبارت است از: 8.3%، 13.9%، 38.2%، 21.3% و 17.9% که نسبت های بسیار متفاوتی هستند.

اگر درآمد صادراتی نفت را از کل صادرات ایران و نیز از تولید ناخالص داخلی کنار بگذاریم (یعنی صرفا صادرات غیر نفتی و تولید ناخالص داخلی منهای درآمد صادراتی نفت را در نظر بگیریم)، خواهیم دید که میانگین نسبت صادرات ایران به تولید ناخالص داخلی در فاصله سال های 2004 تا 2012 برابر با 7.6% بوده که رقم کوچکی است. نگاهی به جدول نشان می دهد که نسبت صادرات به کل تولید ناخالص داخلی در همین سال ها برای آمریکا (8.3%)، برزیل (11%)، پاکستان (12.4%)، مصر (13.5%)، هند (13.6%) و ژاپن (13.9%) بوده است. به عبارت دیگر ایران، آمریکا، برزیل، پاکستان، مصر، هند و ژاپن یک «گروه» در داخل 21 کشور تشکیل می دهند که ویژگی آنها کوچک بودن نسبت صادرات به کل تولید ناخالص داخلی است. اینکه کشورهائی با تکامل اقتصادی بسیار بالا مانند آمریکا و ژاپن و کشورهائی با سطح بسیار پائین تر تکامل اقتصادی مانند پاکستان، مصر و ایران از نظر نسبت صادرات به تولید ناخالص داخلی در یک دسته بندی یا گروه قرار می گیرند بدین معنی است که نسبت

شاخص های مربوط به تولید (مانند بارآوری کار و رشد آن، نرخ انباشت سرمایه، ترکیب ارگانیک سرمایه، نسبت سرمایه موند به کل سرمایه اجتماعی و غیره)، به خودی خود اطلاع درخوری در مورد پیشرفتگی یا عقب ماندگی اقتصاد یک کشور به دست نمی دهند.

3- کشورهایی با درجه تکامل بسیار متفاوت می توانند شاخص های تجاری مشابهی حتی در دوره ای نسبتاً طولانی داشته باشند. همچنین کشورهایی با درجه تکامل اقتصادی مشابه می توانند شاخص های تجاری بسیار متفاوتی را نشان دهند.

در یک کلام، وضعیت اقتصادی ایران را نمی توان تنها با «واردات بی رویه» و یا اساساً با واردات یا به طور کلی با تجارت خارجی کشور توضیح داد. البته برای تحلیل اقتصادی، بررسی تجارت و از جمله تجارت خارجی هم لازم است (پس از بررسی روندهای تولید و مناسبات تولیدی)، همان گونه که بررسی سرمایه مالی و سرمایه مجازی نیز ضرورت دارد. اما روند های اقتصادی و اجتماعی و بحران و از هم گسیختگی اقتصادی را تنها و یا اساساً با تجارت و واردات نمی توان توضیح داد. ما در اینجا تنها یک مثال از اقتصاد ایران می زنیم و این مبحث را تمام می کنیم و پس از آن به شیوه برخورد آقاجری به نهاد دولت و سرشت آن و سیاست اقتصادی دولت می پردازیم.

میانگین نسبت $\frac{\text{واردات}}{\text{کنند}}$ از سال 2004 تا 2012 برای اقتصاد ایران بدون در نظر گرفتن درآمد صادراتی نفت در تولید ناخالص داخلی برابر 20.7% و با در نظر گرفتن درآمد صادراتی نفت در تولید ناخالص داخلی معادل 15.9% بوده است. کشورهایی که در این دوره نسبت های کمابیش مشابهی داشته اند از این قرارند: ژاپن (12.9%)، روسیه (13.8%)، آمریکا (13.9%)، آرژانتین (15.5%)، هند (20.5%)، پاکستان (21%)، عربستان (21.6%)، اندونزی (21.7%)، انگلستان (23.8%). بازهم می بینیم که کشورهای با

درجه تکامل بسیار متفاوت نسبت $\frac{\text{واردات}}{\text{کنند}}$ کمابیش مشابهی دارند.

اگر همین بررسی را در مورد شاخص های $\frac{\text{واردات+صادرات}}{\text{کنند}}$ و $\frac{\text{واردات-صادرات}}{\text{کنند}}$ نیز انجام دهیم به نتایج مشابهی خواهیم رسید. خلاصه اینکه:

1- وزن تجارت خارجی در کل اقتصاد ایران در مقایسه با بسیاری از کشورهای مشابه و بسیاری از کشورهای پیشرفته تر نسبتاً کم است.

2- چهار شاخص مربوط به تجارت خارجی که در

بالا ذکر شدند یعنی $\left(\frac{\text{صادرات}}{\text{کنند}}, \frac{\text{واردات}}{\text{کنند}}\right)$ ، $\frac{\text{واردات+صادرات}}{\text{کنند}}$ و $\frac{\text{واردات-صادرات}}{\text{کنند}}$ برخلاف

اساسی تولید نعمات مادی است در قبال ترندهای دلالتان سرمایه حمایت نماید.» (تکیه بر کلمات از آقاجری است).

باید گفت دولت، برخلاف دیدگاه و یا انتظار آقاجری، نه در ایران و نه در هیچ کشور سرمایه داری دیگر، «نماینده همه مردم» نیست و نمی تواند باشد. دولت، دستگاه سلطه طبقاتی یک طبقه بر طبقه یا طبقات دیگر است. در ایران، دولت نماینده و مدافع طبقه سرمایه دار، به ویژه بورژوازی بوروکرات - نظامی و تجار بزرگ است. وابستگی نهاد دولت به یک طبقه و اینکه نهاد دولت اساساً مدافع منافع طبقه خاصی است ربطی به چگونگی شکل گیری این یا آن کابینه و حتی وجود یا عدم نهادهای دموکراتیک و عملکرد آنها ندارد. حتی در کشورهای بورژوا دموکراتیک که روندهای رأی گیری، انتخابات و تشکیل کابینه بر خلاف این روندها در ایران نه «مهندسی» می شوند، نه کاندیداها از صافی شورای نگهبان می گذرند، نه با فتوا و تکفیر و تهدید و تطمیع همراه اند، نه سرانجام باید مورد تأیید ولی فقیه باشند و در شرایط آزادی بیان و تظاهرات و تحزب و گردهمایی و مبارزات انتخاباتی بدون دخالت نیروهای امنیتی و انتظامی و نظامی انجام می شوند -، آری حتی در چنین شرایطی باز هم دولت نماینده همه مردم نیست. دولت در سوئیس، آلمان، انگلستان، ژاپن، آمریکا، فرانسه، روسیه، سوئد و هر کشور سرمایه

در شرایط فعلی در ایران بیش از یک میلیون و 663 هزار واحد مسکونی خالی وجود دارد (7). این تنها گوشه ای از وضعیت بحران اقتصادی سرمایه داری ایران است. سؤال این است که آقاجری و همه کسانی که ویرانی و رکود اقتصاد ایران را به واردات بی رویه و «کالاهای بنجل وارداتی» نسبت می دهند برای تبیین بحران عظیم مسکن چه توضیحی دارند؟ مسکن که دیگر "کالای بنجل وارداتی" نیست. تنها راه توضیح این بحران همان گونه توضیح رکود در خودروسازی، صنایع فولاد و غیره و غیره این است که روابط تولیدی، روندهای تولید، سیر انباشت سرمایه، نقش سرمایه مالی و غیره در سطح داخلی و بین المللی در پرتو بحران جهانی سرمایه مورد بررسی قرار گیرند، همچنان که سیاست های اقتصادی، پولی و مالی دولت و پیوندهای ذاتی آن با منافع سرمایه داران باید تجزیه و تحلیل شوند. با کلیشه «واردات بی رویه» و «کالاهای بنجل خارجی» نمی توان بحران اقتصادی ایران را توضیح داد.

3- دولت، سرشت و سیاست

اقتصادی آن

آقاجری می نویسد: «دولت باید به عنوان نماینده همه مردم و نه نماینده فقط بخش خصوصی وارد عرصه مناسبات اقتصادی گردد و نیروی کار را که عامل بنیادی و

خاتمی و غیره یکی از کارگزاران سرمایه داری عقب مانده ایران و روبنای عقب مانده تر و ارتجاعی تر سیاسی و حقوقی و فرهنگی حاکم است.

آقاجری به روحانی چنین توصیه می کند: «مسیر راه رشد اقتصادی ما را باید گروهی از اقتصاددانان مورد بررسی قرار دهند که به استقلال اقتصادی - صنعتی و خودکفائی ایران اعتقاد داشته باشند، نه مشتی دانش آموخته‌ی آکادمی‌های نئولیبرالیستی آمریکا و اروپا که فرمول‌های اقتصادی آن را چون آیات الهی ابدی و لاتغییر می‌بینند. از این رو ما، نقد بیشتر این مناسبات که ایران را دچار بحران جدی بیکاری و فقر و تورم و گرانی نموده به ایشان می‌سپاریم و خود به برخی از آسیب‌های آن بر مناسبات کار و زندگی نیروی کار می‌پردازیم و انتظار داریم رئیس جمهور محترم آقای روحانی به این درک واقعی و عمیق نیروهای کار کشور توجه بفرمایند.»

در بخش 2 این نوشته دیدیم که آقاجری با طبقات استثمارگر داخلی کاری ندارد و صرفاً به صندوق بین المللی پول و «سرمایه دلال صفت بین المللی» چسبیده و مشکلات را ناشی از واردات بی رویه و تزه‌های لیبرالیستی می‌داند و به مناسبات تولید سرمایه داری کاری ندارد. در اینجا نیز همان دیدگاه را به طریق دیگری مطرح می‌کند و خواستار سرمایه

داری دیگر، خواه رژیم آن دموکراتیک باشد و خواه استبدادی، خواه جمهوری باشد و خواه سلطنتی، خواه عرفی باشد و خواه دینی، نماینده منافع و مدافع طبقه حاکم سرمایه دار است. البته معنی این حرف آن نیست که از دیدگاه طبقه کارگر حکومت جمهوری دموکراتیک یا بورژوائی و حکومت خودکامه نظامی یا سلطنتی یا استبداد دینی و ولایت فقیه و غیره همه مثل همدیگر هستند و هیچ فرقی باهم ندارند. اینها مسلماً با هم فرق دارند. اما هیچ کدام نماینده همه مردم نیستند و طبقه کارگر نمی‌تواند مدافع هیچ کدام باشد و نباید به هیچ کدام توهم داشته باشد. دولت برخلاف تصور یا انتظار آقاجری نمی‌تواند هم مدافع کارگر باشد و هم مدافع بخش خصوصی و نمی‌تواند «از نیروی کار را که عامل بنیادی و اساسی تولید نعمات مادی است در قبال ترفندهای دلالان سرمایه حمایت نماید.»

حسن روحانی، چه در زمان به اصطلاح «مبارزات انتخاباتی» و «مناظره ها» و مصاحبه ها و چه به هنگام تشکیل کابینه و گفتارهای خود و وزیرانش در مجلس اسلامی با صراحت تمام خود را مدافع بخش خصوصی یعنی طبقه سرمایه دار اعلام کرده است. البته اگر چنین اعلامی هم نمی‌کرد فرقی نمی‌داشت. تمام برنامه او و ترکیب کابینه اش و سوابق او و همکارانش همگی دلالت بر این دارند که او نیز مانند رفسنجانی، احمدی نژاد،

بورژوائی یا خرده بورژوائی گره بزنند یا اینکه به دنبال سیاست خود و تشکیلات خود باشند؟

طبقه کارگر ایران در طول حیات بیش از صد ساله خود و به ویژه در سی و پنج سال اخیر باید این را فهمیده باشد که با توهم و آرزوی بی اساس، با دخیل بستن بر شیخ و شاه، با دنباله روی از این یا آن شخصیت اشرافی، نظامی، مذهبی یا روشنفکری، با تبدیل شدن به سیاهی لشکر این یا آن جناح بورژوازی یا خرده بورژوازی، با امید به فرج از آسمان یا از بیرون مرزها نمی تواند انتظار هیچ تغییر مثبتی در زندگی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود داشته باشد. تنها با اتکا بر خود، تنها با شناخت علمی و عینی شرایط زندگی و کار خود و درک و قوانین تاریخ و اقتصاد و جامعه، تنها با ایجاد شکل های سندیکائی و حزبی مستقل خود که مبتنی بر منافع طبقاتی و خواست های فوری و دراز مدت کارگران باشند و تنها با حرکت در راه برانداختن قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه داران و زمینداران، استقرار فرمانروائی کارگران و زحمتکشان و پیش روی در راه سوسیالیسم می تواند از گرداب فقر و تباهی و بردگی رهائی یابد.

داری تمیز و مستقل و خودکفا می شود. و اگر چنین چیزی در واقعیت عمل نمی کند تقصیر «مشتی دانش آموخته های آکادمی های نئولیبرالیستی آمریکا و اروپا است که فرمول های اقتصادی آن را چون آیات الهی ابدی و لاتغییر می بینند» و کافی است « رئیس جمهور محترم آقای روحانی به این درک واقعی و عمیق نیروهای کار کشور توجه بفرمایند».

آقاجری انتظار دارد که روحانی که نزدیک ترین پیوندها را با سیاست مردان متمایل به نئولیبرالیسم و با اقتصاد دانان لیبرال و نئولیبرال دارد سیاست نئولیبرالیستی را رها کند و با عده ای "اقتصاد دان ملی و مستقل" سیاست کینزی و یا نو کینزی (سیاست دولت رفاه) را که روی دیگر سکه سیاست های اقتصادی ورشکسته سرمایه داری است به کار بندد تا کارها درست شود! آرزو بر جوانان عیب نیست اما بد نیست که آقاجری در مورد اثربخشی رهنمودهایش که از نوع نصایح الملوک مرسوم در سنت و تاریخ ایران است کمی تأمل کند! اما صرف نظر از نداشتن تأثیر مثبت، توهم پراکنی و بدآموزی این گونه توصیه ها و تقاضاها در عمل، باید از خود پرسید آیا وظیفه کارگران رهنمود دادن به دولت سرمایه داری است؟ آیا کارگران باید آینده سیاسی خود را به این یا آن جناح سرمایه داری، به این یا آن کارگزار رژیم ارتجاعی، یا حتی به این یا آن شخصیت ابوزیسیون

پانوشت ها

یک معنی می گیرند. همین دیدگاه هنگامی که از کارگر به عنوان "سرمایه انسانی" سخن می گویند صادق است.

(5)- لایلا آقا میرکلای، محقق اداره بررسی ها و سیاست های اقتصادی در بانک مرکزی، در مقاله ای زیر عنوان «وظایف، کارکردها و چالش های پیش روی صندوق بین المللی پول و چگونگی روابط جمهوری اسلامی ایران با آن» در مجله روند از انتشارات بانک مرکزی می نویسد: «در سه دهه اخیر ایران هیچ گاه متقاضی استفاده از تسهیلات مالی صندوق بین المللی پول نبوده و لذا هرگز در معرض شروط خاص یا رفتارهای سیاستی دیکته شده قرار نگرفته است.»

(6) برای مثال بد نیست بدانیم که در پایان سال 2012 کل دارائی های بانک آو امریکا بیش از 2.2 تریلیون دلار بود یعنی بیش از 9 برابر کل ذخیره صندوق بین المللی پول. همچنین در همین سال کل سپرده ها نزد این بانک به 1.1 تریلیون بالغ می شد که حدود 4.5 برابر کل ذخیره های صندوق بین المللی پول بود. مجموع دارائی های زیر نظارت بانک گلدمن ساکس در پایان سال 2012 به 965 مییارد دلار می رسید که رقمی حدود 4 برابر کل ذخیره های صندوق بین المللی پولرا نشان می دهد.

(7) - منبع :

<http://www.ireconomy.ir/fa/page/6445/+%D8%B3%D8%B1%D9%85%D8%A7%D8%B5%DB%B0%D8%AF%D8%B1%D8%B5%D8%AF+%D8%A7%DB%8C%D8%B1%D8%A7%D9%86%DB%8C+%D9%87%D8%A7+%D8%AF%D8%B1+%D8%B2%D9%85%DB%8C%D9%86+%D9%88+%D9%85%D8%B3%DA%A9%D9%86+.html>

(1)- برای اطلاع بیشتر در مورد قانون و مقررات مربوط به « مناطق آزاد تجاری - صنعتی» به منبع زیر می توان رجوع کرد: «قانون و مقررات مناطق آزاد تجاری - صنعتی» با آخرین اصلاحات، بهار سال 1383، چاپ پنجم، دبیرخانه شورای عالی مناطق تجاری - صنعتی. این سند بر روی اینترنت قابل دسترسی است.

(2) - مثلا رجوع کنید به مقاله «مزد حداقل کارگران در سال 1391: ضربه ای سخت بر پیکر زخمی طبقه کارگر» نوشته یحیی سمندر در خیزش شماره 8 یا «چالش افزایش مزد کارگران در سال 92 بر کدام اساس؟» نوشته شیده رخ فروز در خیزش شماره 19

(3)- برای توضیح بیشتر در این زمینه به مقاله « برخی ویژگی های گفتار و کردار رفرمیستی در جنبش کارگری»، نوشته سهراب شباهنگ در خیزش شماره 23 رجوع کنید.

(4)- خواننده توجه دارد که ما اصطلاح «نیروی کار» یا «توانائی انجام کار» را در معنائی که این اصطلاح در اقتصاد سیاسی دارد و در بالا توضیح داده شد به کار می بریم و نه در معنائی که آقاجری به کار می برد. آقاجری از اصطلاح «نیروی کار» آن چنان که در ادارات، کارگزینی ها و سرویس های پرسنل به کار برده می شود استفاده می کند که همان «نیروی انسانی» یا انسان تنها از دیدگاه کار است. در حالی که از نظر ما کارگر معادل نیروی کار نیست بلکه نیروی کار تنها یکی از وجوه زندگی و شخصیت کارگر است. اما سرمایه داران و مدیران و سرپرست های نیروی انسانی یا «منابع انسانی»، چه در بخش خصوصی و چه دولتی، به کارگر صرفا به عنوان نیروی کار یا عامل تولید نگاه می کنند و نیروی کار و کارگر را به

پیوست ۱

نسبت صادرات، واردات، حجم کل تجارت خارجی (صادرات + واردات) و تراز بازرگانی خارجی به

تولید ناخالص داخلی برای 21 کشور از 2004 تا 2012

تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار) = GDP واردات = M صادرات = X

میانگین	2012	2011	2010	2009	2008	2007	2006	2005	2004		
	484	514	423	363	356	286	223	192	163	GDP	ایران
27.1	21.1	25.7	23.8	21.5	32.6	30.1	33.0	29.3	27.3	X/GDP (%)	(با درآمد صادراتی نفت)
15.9	10.6	12.1	15.4	14	16.1	15.7	18.3	21	19.6	M/GDP (%)	
43.0	31.7	37.8	39.2	35.5	48.7	45.8	51.3	50.4	46.9	(X+M)/GDP (%)	
11.2	+10.5	+13.6	+8.4	+7.5	+16.5	+14.4	+14.7	+8.3	+7.7	(X-M)/GDP (%)	
	450.3	416.3	348.2	306.1	260.6	212.6	158.8	146.2	128.1	GDP	ایران (بدون درآمد صادراتی نفت)
7.2	7	8.1	7.6	7.1	7	7.2	8	7.1	5.3	X/GDP (%)	
20.7	14.9	14.9	18.7	16.6	22	21.1	25.7	27.4	25	M/GDP (%)	
27.9	21.9	23.0	26.3	23.7	29	28.3	33.7	34.5	30.3	(X+M)/GDP (%)	
-13.5	-7.9	-6.8	-11.1	-9.5	-15	-13.9	-17.7	-20.3	-19.7	(X-M)/GDP (%)	
	475	446	369	307	327	261	214	183	153	GDP	آرژانتین
20.2	17.1	18.8	18.6	18.1	21.4	21.3	21.7	22	22.6	X/GDP (%)	
15.5	14.4	16.6	15.3	12.6	17.6	17.1	15.9	15.7	14.6	M/GDP (%)	
35.7	31.5	35.4	33.8	30.8	39	38.5	37.7	37.7	37.2	(X+M)/GDP (%)	
+4.6	+2.7	+2.2	+3.4	+5.5	+3.8	+4.2	+5.8	+6.3	+8	(X-M)/GDP (%)	
	384	402	363	284	273	286	261	247	219	GDP	آفریقای جنوبی
23.5	25.2	24	22.2	21.6	29.6	24.4	22.3	20.9	21.1	X/GDP (%)	
29.0	31.7	30.2	25.9	26.1	37.2	30.9	30.1	25.2	24.4	M/GDP (%)	
52.5	56.9	54.3	48.2	47.4	66.8	55.3	52.4	46.1	45.5	(X+M)/GDP (%)	
-5.5	-6.4	-6.2	-3.7	-4.3	-7.5	-6.5	-7.8	-4.3	-3.2	(X-M)/GDP (%)	

	878	846	709	540	510	432	365	286	257	GDP	اندونزی
25.7	22.6	23.7	22.3	22.1	27.4	27.3	28.3	30.3	27.6	X/GDP (%)	
21.7	21.1	20.9	19.1	17.4	25	21.5	22.1	26.5	21.4	M/GDP (%)	
47.4	43.7	44.6	41.4	39.5	52.4	48.8	50.4	56.8	49	(X+M)/GDP (%)	
+4.1	+1.6	+2.8	+3.2	+4.8	+2.4	+5.8	+6.3	+3.9	+6.2	(X-M)/GDP (%)	
	231.2	210.7	176.5	161.8	163.9	143.2	127.5	109.6	98	GDP	پاکستان
12.4	10.7	12	12.1	10.8	12.4	12.4	13.2	14.6	13.7	X/GDP (%)	
21.0	14.3	20.9	21.4	19.6	25.8	22.8	23.4	23.2	18.3	M/GDP (%)	
33.4	25	32.9	33.5	30.4	38.2	35.2	36.6	36.8	32	(X+M)/GDP (%)	
-8.4	-3.6	-8.9	-9.3	-8.8	-13.4	-10.4	-8.40	-8.6	-4.6	(X-M)/GDP (%)	
	366	345	319	264	273	247	207	176	161	GDP	تایلند
62.4	62.7	66.4	61.3	49.8	65.2	62.3	62.5	63	60	X/GDP (%)	
61.3	67.6	66.2	57.3	50.6	65.6	56.7	62.2	67.2	58.6	M/GDP (%)	
123.7	130.3	132.6	118.6	108.4	130.8	119	124.9	130.2	118.6	(X+M)/GDP (%)	
0.9	-4.9	0.2	+3.9	+7	-0.5	+5.6	-0.4	-4.1	1.1	(X-M)/GDP (%)	
	789	775	731	624	730	647	531	483	392	GDP	ترکیه
16.8	19.3	17.4	15.6	16.3	18	16.5	16.1	15.2	16.1	X/GDP (%)	
26.3	29	31.1	25.3	22.6	27.7	26.3	26	24.1	24.9	M/GDP (%)	
43.1	48.3	48.5	40.9	38.9	45.7	42.8	42.1	39.3	41	(X+M)/GDP (%)	
-9.6	-9.7	-13.7	-9.7	-6.2	-9.6	-9.7	-9.9	-8.9	-8.8	(X-M)/GDP (%)	
	727.3	576.8	450.8	376.7	476.3	384.9	356.6	315.6	250.3	GDP	عربستان سعودی
57.4	52.5	63.3	55.7	51.1	65.7	26.6	59.2	57.3	50.4	X/GDP (%)	
21.6	18.8	22.8	23.7	25.3	24.2	23.4	19.6	18.8	18.9	M/GDP (%)	
79.0	71.3	86.1	79.4	76.4	89.9	84.0	78.8	76.1	69.3	(X+M)/GDP (%)	
35.6	33.6	40.4	32	25.7	41.6	+37.2	+39.7	+38.4	+31.4	(X-M)/GDP (%)	
	250	225	200	168	174	149	122	103	91	GDP	فیلیپین
27.2	20.8	20.5	25.8	22.9	28.2	29.1	38.9	40.7	43.6	X/GDP (%)	

36.1	22.9	28.3	29.2	27.3	34.7	38.9	44.9	48.1	50.7	M/GDP (%)	
66.3	43.7	49.8	55	50.2	62.9	68	83.8	88.8	94.3	(X+M)/GDP (%)	
-5.4	-2	-6.8	-3.5	-3.9	-6.5	-5	-6.1	-8.1	-7.0	(X-M)/GDP (%)	
	257.3	236.0	218.9	189	162.8	130.5	107.5	89.7	78.8	GDP	مصر
13.5	11.0	12.9	12.1	12.2	16.1	14.7	15.5	14.4	12.3	X/GDP (%)	
24.9	22.8	25.0	24.2	23.8	29.7	28.4	25.4	25	20.2	M/GDP (%)	
38.4	32.8	37.9	36.3	36.0	45.8	43.1	40.9	39.4	32.5	(X+M)/GDP (%)	
-11.4	-11.8	-12.1	-12.1	-11.6	-13.6	-13.7	-9.9	-10.6	-7.9	(X-M)/GDP (%)	
	1177.3	1158.1	1035.1	884.3	1093	1036	951.9	848.9	759.8	GDP	مکزیک
26.6	25.3	30.2	28.8	26.0	26.6	26.2	26.3	25.2	24.7	X/GDP (%)	
28.1	25.6	31.2	30	27.3	29.1	28.0	27.7	26.9	26.6	M/GDP (%)	
54.7	50.9	61.4	58.8	53.3	55.1	54.2	54.0	52.1	51.3	(X+M)/GDP (%)	
-1.5	-0.3	-1	-1.2	-1.3	-2.5	-1.8	-1.4	-1.7	-1.9	(X-M)/GDP (%)	
	15684	14991	14419	13974	14291	14028	13777	12622	11853	GDP	آمریکا
8.3	10.5	9.9	8.9	7.6	9	8.2	7.5	6.7	7.0	X/GDP (%)	
13.9	14.7	15.1	13.7	11.5	15.2	14.4	13.9	13.7	13.2	M/GDP (%)	
22.2	25.2	25	22.5	19	24.2	22.6	21.4	20.1	20.2	(X+M)/GDP (%)	
-5.6	-4.1	-5.2	-4.7	-3.9	-6.2	-6.2	-6.5	-6.6	-6.2	(X-M)/GDP (%)	
	8227	7322	5930	4991	4522	3494	2713	2257	1932	GDP	چین
29.8	24.6	25.9	26.4	24.1	31.7	34.9	35.7	33.8	30.8	X/GDP (%)	
25.4	21.6	23.8	23.5	20.1	25	27.4	29.2	29.2	29	M/GDP (%)	
55.2	46.2	49.7	50.1	44.2	56.7	62.3	64.9	63	59.8	(X+M)/GDP (%)	
+4.3	+2.9	+2.2	+3.1	+3.9	+6.6	+7.6	+6.5	+4.5	+1.7	(X-M)/GDP (%)	
	5960	5897	5495	5035	4849	4356	4367	4572	4656	GDP	ژاپن
13.9	13.2	13.9	14	11.5	16.1	16.4	14.8	13	12.1	X/GDP (%)	
12.9	13.6	14.5	12.6	11	15.7	14.3	13.3	11.3	9.8	M/GDP (%)	
26.8	26.8	28.4	26.6	22.5	31.8	30.7	28.1	24.3	21.9	(X+M)/GDP (%)	

+1.0	-0.3	-0.5	+1.4	0.6	+0.4	+2.1	+1.5	+1.7	+2.4	(X-M)/GDP (%)	
	3400	3601	3284	3299	3624	3324	2903	2766	2726	GDP	آلمان
38.2	43.9	40.9	38.3	31.9	39.9	39.8	33.7	35.1	33.6	X/GDP (%)	
31.5	37.5	34.8	32.1	28.1	32.7	31.7	31.2	28.1	27.6	M/GDP (%)	
69.7	81.4	75.7	70.4	62.0	72.6	71.5	64.9	63.2	60.9	(X+M)/GDP (%)	
+6.6	6.3	6.1	6.2	+5.9	+7.2	+8.0	+6.9	+7.0	+5.6	(X-M)/GDP (%)	
	2613	2780	2548	2620	2832	2582	2256	2137	2056	GDP	فرانسه
21.3	24.7	21.4	20.6	18.5	21.8	21.7	22	21.7	22.0	X/GDP (%)	
24	25.2	25.7	23.9	21.4	25.3	24.4	24.0	23.6	22.9	M/GDP (%)	
45.3	49.9	47.1	44.5	39.9	47.1	46.1	46	45.3	44.9	(X+M)/GDP (%)	
-2.8	-3.1	-4.2	-3.4	-2.9	-3.6	-2.8	-2	-1.9	-0.9	(X-M)/GDP (%)	
	2435	2445	2256	2184	2649	2825	2453	2296	2196	GDP	انگلیس
17.9	23.3	19.3	18	16.2	17.4	15.6	17.3	16.7	15.8	X/GDP (%)	
23.8	27.1	26.1	24.9	22.1	23.9	22.0	24.5	22.4	21.4	M/GDP (%)	
41.7	50.4	45.4	42.9	38.3	41.3	37.6	42.8	39.1	37.2	(X+M)/GDP (%)	
-6.0	-3.7	-6.7	-6.9	-5.9	-6.5	-6.5	-6.2	-5.6	-5.6	(X-M)/GDP (%)	
	1130	1114	1015	834	931	1049	952	854	722	GDP	کره جنوبی
41.3	48.5	49.8	45.9	43.6	45.3	35.4	34.2	33.7	35.1	X/GDP (%)	
38.8	46.1	47.1	41.9	38.8	46.8	34.0	32.5	30.9	31.1	M/GDP (%)	
80.1	94.6	96.9	87.8	82.4	92.1	69.4	66.7	64.6	66.2	(X+M)/GDP (%)	
+2.5	+2.5	+2.8	+4.1	+4.7	-1.4	+1.4	+1.7	+2.7	+4.0	(X-M)/GDP (%)	
	1842	1873	1711	1365	1224	1239	949	834	722	GDP	هند
13.6	16.9	16.3	13.2	12.1	15.9	12.1	12.8	12	10.6	X/GDP (%)	
20.5	26.5	24.7	20.5	18.8	26.2	18.5	18.8	17.1	13.8	M/GDP (%)	
34.1	43.4	41	33.7	30.9	42.1	30.6	31.6	29.1	24.4	(X+M)/GDP (%)	
-7	-9.7	-8.4	-7.2	-6.8	-10.3	-6.4	-6	-5.2	-3.2	(X-M)/GDP (%)	
	2253	2477	2143	1620	1653	1367	1089	882	664	GDP	برزیل

11	11.4	10.3	9.5	9.5	12	11.8	12.6	13.4	14.6	X/GDP (%)	
9.5	10.6	9.6	8.9	8.2	11	9.2	8.8	8.8	10	M/GDP (%)	
20.5	22	19.9	18.4	17.7	23	21	21.4	22.2	24.6	(X+M)/GDP (%)	
+2.7	+5.2	0.8	+0.5	+1.2	+0.9	+2.5	+3.8	+4.6	+4.6	(X-M)/GDP (%)	
	2015	1899	1525	1223	1661	1300	990	764	591	GDP	روسیه
28.3	26.9	27.5	26.3	24.8	28.4	27.2	30.7	31.9	31	X/GDP (%)	
16.8	17.8	17	16.3	15.7	17.6	17.2	16.6	16.4	16.5	M/GDP (%)	
45.1	44.7	44.5	42.6	40.5	46	44.4	47.3	48.3	47.5	(X+M)/GDP (%)	
+11.5	+9.1	+10.4	+10	+9.1	+10.8	+10.1	+14.1	+15.5	+14.5	(X-M)/GDP (%)	

منابع: بانک جهانی (برای ارقام مربوط به تولید ناخالص داخلی تا سال 2011)، سازمان جهانی تجارت (برای ارقام مربوط به صادرات و واردات تا سال 2011)، اتاق بازرگانی تهران (برای ارقام مربوط به صادرات غیرنفتی ایران تا سال 1391).

ارقام مربوط برای سال 2012 از منابع مختلف اقتباس شده اند.

پیوست ۲

از طرف بیش از 3000 نفر از کارگران،

تکنسین‌ها و مهندسان پروژه‌های نفتی ایران

ناصر آقاجری

آقای رئیس جمهور

به رغم درخواست مردم و مسوولان متعهد به

آرمان‌های مردمی در اوایل انقلاب، دولت‌ها با

گرایش متفاوت و هر کدام نیز با شعارهای

خاص اجتماعی یکی پس از دیگری آمدند و

رفتند ولی نتوانستند بر کاستی‌های مناسبات

اجتماعی فائق آیند که مرده

ریگ دیکتاتوری نظام پادشاهی بود، چنان که

فاصله طبقاتی هر روز ابعاد تصاعدی و

بزرگتری پیدا کرده و فقدان آزادی اندیشه و

قلم همچنان به همان روال ادامه یافته است. هیچ

کدام از دولت‌ها نتوانستند، با این همه امکانات

و توان فوق‌العاده‌ی منابع انسانی - طبیعی،

ایران را در مسیر توسعه صنعتی و تولید

کالایی قرار دهند. از يك سو دلالی و

واسطه‌گری بین‌المللی، و واردات بی‌رویه و

بدون کنترل کالاهای مصرفی آن هم بدون

کیفیت، صنایع و کشاورزی ما را به رکود و

ویرانی کشیده و از سوی دیگر این

نابه‌نجاری‌ها در ارتباط با مناسبات کار و

حقوق قانونی نیروی کار (کارگران صنعتی،

تکنسین‌ها و مهندسان) بیشتر از همه‌ی جنبه‌های دیگر، آفت رشد شده و نمود پیدا کرده است و بدین صورت صدمات جدی بر پیکر با ارزش‌ترین منابع ملی کشور (نیروی کار فنی) وارد نموده است.

دولت‌های پس از جنگ به ویژه با پذیرش تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی‌های گسترده که الهام گرفته از اقتصاد سرمایه‌داری دوران معاصر (نئولیبرالیسم) است، قانون کار را در برخی مناطق به نام مناطق آزاد تجاری به حاشیه راندند. فقط با اعلام منطقه‌ی آزاد تجاری در پارس جنوبی، چند ده هزار نیروی کار فنی کشور در عمل از شمول قانون کار خارج شدند و در زیر فشار مطلق پیمانکاران قرار گرفتند. با معافیت کارگاه‌های زیر ده نفر از قانون کار در دولت اصلاحات بزرگ‌ترین بخش کارگری ایران از حداقل حقوق، سنوات، و نیز از امکان دریافت مستمری بازنشستگی و خدمات تامین اجتماعی برای همیشه محروم شدند. از این رو این گروه عظیم زحمت‌کشان با خانواده‌هایشان باید در سن از کار افتادگی برای امرار معاش به تکیه‌گری رو بیاورند. در نظام سیاسی‌ای که وعده حکومت مستضعفان و محرومان را شعار خود قرار داده بود، مستضعفان فقیرتر و ضعیف‌تر و فرسوده‌تر شدند و در عوض سرمایه‌داران (بخش خصوصی یا به قول مسوولان زمان انقلاب، طاغوتیان) ثروتمندتر و فربه‌تر گشتند.

از سوی دیگر با تصویب بند "ز" در مجمع تشخیص مصلحت نظام، کارفرماها در بخش‌هایی اختیار تام به دست آوردند که به اخراج کارگرانی مبادرت ورزند که تا روز پیش از مصوبه جدید، قانون کار از آن‌ها حمایت می‌کرد.

این است شرایط رنج آور، برای مردم و تولیدکنندگان نعمات مادی در ساختار اقتصادی امروز جامعه‌ی ما.

آینده‌ی کشورمان وابسته به بازنگری منطقی در این مناسبات اجتماعی - اقتصادی مبتنی بر واردات است. مناسباتی ارتجاعی که به توصیه‌ی صندوق بین‌المللی پول - نهادی که 51 درصد آن در اختیار آمریکاست - به جامعه ایرانی تحمیل شده است. این که اقتصاددانان مشاور دولت‌های پس از جنگ به دلیل منافع خاص خود، و باورهایی بر آمده از تبلیغات گسترده و بدون هیچ گونه شک منطقی نسبت به عواقب مناسبات سرمایه‌داری - نئولیبرالیستی، به گسترش این مناسبات دلالتی در نشریات روزانه و ماهانه پرداخته و واسطه‌گری را تنها راه پیش‌روی کشور قلمداد می‌کنند چندان عجیب نیست؛ عجیب آن است که این روند مخرب، به رغم تجربه‌های تلخ دوباره و چند باره، باز تجربه‌می‌شود و هیچ کدام از نشریات مدعی آزادی اندیشه، از بازتاب دیدگاه‌های مخالف این باور استقبال نمی‌کنند. از این رو ناآگاهان از مسائل اقتصادی تصور می‌کنند در

واقع این مناسبات تنها امکان جامعه‌ی بشری است. دروغ بزرگی که رسانه‌های ضد آزادی اندیشه ولی مدعی آن، بدان دامن می‌زنند. این ساختار اقتصادی (نئولیبرالیسم) طی چند دهه سلطه بر جهان، جز دامن زدن به رکود اقتصادی و تورم قیمت‌ها و ایجاد فاصله طبقاتی بعید و عمومی‌سازی فقر و یک در صدی کردن غنا و ورشکستگی بنگاه‌های تولیدی چه دستاورد دیگری به دنبال داشته است؟ آن هم در حالی که سردمداران و رهبران جهانی این نظم اقتصادی بزرگترین جنگ‌های منطقه‌ای از اروپا تا آسیا را به وجود آورده اند که هنوز هم در منطقه خاورمیانه تداوم دارد و این در حالیکه چند کشور از جمله کشور ما ایران در معرض تهدید به جنگ و چالش‌های سیاسی - اقتصادی قرار دارند. طبق اصول بنیادی و کلیدی این نوع درک از مناسبات اقتصادی، دولت‌ها حق دخالت در امور اقتصادی را ندارند. به زعم تئوری‌باغان این باور در صورت عدم دخالت دولت در امر اقتصادی، قوانین بازار (عرضه و تقاضا)، خود به خود همه امور اقتصادی را سامان می‌دهد و رونق و توسعه صنعتی را بدون وقفه به پیش می‌برد. ولی این تئوری‌های - به قول کینز اقتصاد دان انگلیسی - قمارخانه‌ای در تداوم خود به جای صلح جهانی، جنگ‌های منطقه‌ای را گسترش داد و به جای توسعه صنعتی بحران‌های ناشی از تورم و رکود را به ارمغان آورد. به گونه‌ای

که اکثر کشورهای اروپایی با بیکاری فزاینده و رکود و گرانی درگیر هستند اگر طبق این باور، دولت در امور اقتصادی دخالت نمی‌کرد، ساختار فرسوده‌ی سرمایه داری جهانی فرو می‌پاشید. ولی دولت امریکا و دولت‌های اروپایی با دخالت مستقیم در امور اقتصادی بار مالی و هزینه‌های کمرشکن آن را به دوش مردم انداختند و با تحمیل ریاضت اقتصادی به توده‌ها و پرداخت بدهی بانک‌ها از حساب‌های پس انداز مردم و مالیات‌های دریافتی از آنها، سرمایه داری را به صورت موقت نجات دادند. با وجود این همه تجربه‌ی جهانی و آشکار شدن بحران‌های ژرف ناشی از تسلط مناسبات نئولیبرالیستی، اقتصادخوانده‌های وطنی اما که بیش از 4 قرن از دنیا پس مانده‌اند، در نشریات گرفتار روزمرگی، باز هم تعدیل ساختاری و خصوصی سازی را تبلیغ و طرف‌های مشورت‌شان را همچنان به ترکستان گمراهی می‌کشند. در این مطلب ما قصد بررسی و تحلیل علمی روندهای این ساختار نابهنجار اقتصادی را نداریم زیرا عملکرد به این باور و عوارض ویرانگرش که امروزه همه دنیا را به چالش گرفته است خود بهترین سند بی‌اعتباری آن می‌باشد. هدف ما بررسی تاثیر این مناسبات بر ارزشمندترین منابع ملی کشور یعنی نیروی کار است. نیروی کار فنی - صنعتی کشور (کارگران صنعتی، تکنسین‌ها، مهندسان و دانشمندان) که سرمایه‌های بی‌بدیل و خلاق هر

جامعه‌ای می‌باشند .

صاحبان منافع و دستیاران و مشاوران بهره مند از

سودهای مبتنی بر اقتصاد دلالی

(نئولیبرالیستی) تعهدی نسبت به عواقب و

آسیب‌های منتج از این واقعیت ندارند و به کلی

نسبت به نتایج اجتماعی آن بی‌توجه‌اند. این

بی‌توجهی باعث اعمال سیاست‌هایی می‌شود که

در عمل برآیندی جز رکود تولید و گرانی کالا و

خدمات مصرفی، بیکاری و فقر عمومی و

تبعات اجتماعی‌اش نتیجه‌ی دیگری نخواهد

داشت. روندی که بی‌تردید بحران‌زاست و

چالش‌های اجتماعی را در پی دارد. در این

مناسبات مساله با اهمیت، مبادلات تجاری و

کسب سود به هر قیمت است، بدین دلیل

بخش‌های تولیدی جامعه به حاشیه می‌افتند،

زیرا دیرتر به سود می‌رسند ولی بورس‌بازی و

دلالی و بورژوازی تجاری و مالی به

عمده‌ترین شیوه‌ی مناسبات اقتصادی تبدیل

می‌گردد. خروجی این مناسبات، بحران امروز

امریکا، اروپا و خاورمیانه و... است، امریکایی

که تنها با ایجاد جنگ‌های منطقه‌ای و مذهبی و

بدین وسیله فروش انواع اسلحه توانسته بخشی

از صنایع بزرگش را فعال نگه دارد.

در شرایط اجتماعی - صنعتی کنونی کشورمان

که رشد صنایع و تکنولوژی به کار گرفته شده

عقب‌مانده تر از کشورهای پیشرفته جهان

است، ما قادر به رقابت با تولید کالایی آن‌ها

نیستیم از این رو پیوستن به صندوق بین‌المللی

پول و تجارت جهانی باعث انهدام صنایع

کوچک و در حال رشد ما می‌شود. هم چنین

عامل اصلی نابودی کشاورزی ایران خواهد

شد. لذا منافع ملی ما در گرو اندیشه‌ورزی و

نگاه انتقادی به مسیر راه رشد اقتصادی موجود

است، که پس از جنگ، دولت‌ها در پیش گرفته

اند و نیز درک ضرورت‌های علمی - صنعتی

کشورمان می‌باشد و نه دنباله‌روی از اقتصاد

بازار با قوانین کور عرضه و تقاضایش.

مسیر راه رشد اقتصادی ما را باید گروهی از

اقتصاددانان مورد بررسی قرار دهند که به

استقلال اقتصادی - صنعتی و خودکفائی ایران

اعتقاد داشته باشند، نه مشتکی دانش آموخته‌ی

آکادمی‌های نئولیبرالیستی آمریکا و اروپا که

فرمول‌های اقتصادی آن را چون آیات الهی

ابدی و لاتغییر می‌بینند. از این رو ما، نقد

بیشتر این مناسبات که ایران را دچار بحران

جدی بیکاری و فقر و تورم و گرانی نموده به

ایشان می‌سپاریم و خود به برخی از آسیب‌های

آن بر مناسبات کار و زندگی نیروی کار

می‌پردازیم و انتظار داریم رئیس جمهور

محترم آقای روحانی به این درک واقعی و

عمیق نیروهای کار کشور توجه بفرمایند.

تاثیر مناسبات تعدیل ساختاری و

خصوصی‌سازی (نئولیبرالیستی) بر کار و

زندگی نیروی کار پروژه‌های :

ساخت پروژه‌های صنایع مادر در ایران با

توجه به دور بودن از مناطق شهری، زندگی کارگران در خوابگاه‌ها، ساعات فشرده و طولانی کار (12 ساعت در روز)، شتاب کار به دلیل زمان‌بندی‌های ضروری ساخت و مدت زمان مرخصی يك کارگر در عمل يك اردوگاه کار است نه يك کارگاه معمولی، که البته همین کار در مناطق آزاد تجاری و ضروری نبودن اعمال قانون کار به يك اردوگاه کار اجباری تبدیل شده است.

يك نیروی کار پروژه‌ای در اردوگاه کارش باید 23 روز در اختیار کار پروژه باشد یعنی 76.6 درصد از زندگی‌اش و يك کارگر باید 24 روز یا 80 درصد زندگی‌اش را با بدترین شرایط بهداشتی، غذایی و وسایل خواب نامناسب به سر ببرد. با روزانه 12 ساعت کار.

سازمان‌های جهانی کار پس از بررسی‌های علمی به این نتیجه رسیده است که کار روزانه بیش از 8 ساعت در دراز مدت اثرات روانی و جسمی غیر قابل جبرانی بر نیروی کار به جا می‌گذارد از این رو حداکثر ساعت کاری در يك روز باید 8 ساعت باشد و برخی از روزها که ضرورت پروژه اضافه کاری را در دستور کار قرار می‌دهد، با توافق کارگر فقط باید 2 ساعت اضافه کاری انجام بدهد آن هم نباید هر روز باشد. در حالی که يك کارگر پروژه‌ای باید روزی 12 ساعت ممتد کار کند و در صورت ضرورت اضافه کاری بدون رضایت کارگر تا 16 ساعت ادامه می‌یابد آن هم بدون محاسبه

چهل درصد اضافه کاری تایید شده‌ی قانون کار. عوارض ویرانگر این شیوه در کوتاه مدت به صورت اعتیاد شدید عمومیت یافته، و از سوی دیگر باعث از هم پاشیدن کانون خانوادگی و آمار بالای طلاق در میان کارگران شده است. شرایط نامناسب دیگر کار پروژه ای، فقدان شرایط ایمنی کار است به دلیل این که پروژه در حال ساخت می‌باشد. در حال ساخت بودن پروژه، امکانات ایمنی برای حفظ جان نیروی کار را بسیار محدود کرده است. از سوی دیگر آلودگی‌های بسیار شدید گازی، شیمیایی، صوتی و... به گونه‌ای است که در روزهایی که هوا دچار وارونگی می‌شود، با هر تنفس بوی ادرار (آمونیاک) را استشمام می‌کنیم، گوشه‌های لب و چشم به سوزش می‌افتد و در دهان طعم ترشی را حس می‌کنیم. عوارض این شرایط، آلودگی‌های خونی در میان کارگران است.

حالا چنین نیروی کاری می‌خواهد برای 6 روز به مرخصی برود که يك روز آن در راه رفت و يك روز آن در راه برگشت هدر می‌شود. این نیروی کار مجبور است در هر ماه تنها 4 روز را به تربیت فرزندان و همسراری و همیاری با او بپردازد، آن هم در صورتی که او نه يك انسان شاد و با نشاط را بلکه يك جسد خسته را به خانه رسانده است. در سوی دیگر همسر این کارگر پروژه‌ای پس از 23 الی 24 روز تنهایی و چالش با گرانی و تورم و حقوق نان

آور خانواده که پس از ماه‌ها به وسیله بخش خصوصی (سرمایه داری) پرداخت نمی‌شود. البته به لطف شیوه‌ی تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی ارمغان صندوق بین‌المللی پول (اقتصاد امریکایی) - انتظار دارد همسرش بیاید و کمی از بار این مشکلات همه جانبه را از دوش او بردارد، ولی با همسری مواجه می‌شود با جیبی خالی از حقوق - باز هم به لطف بی‌قانونی نظام اقتصادی نئولیبرالیستی - و با اعصابی خسته و انفجاری که تنها به خوابیدن فکر می‌کند. این یک شرایط غیر قابل تحمل و نابهنجار است که در عمل منجر به اختلافات و درگیری‌های خانوادگی و در نهایت به جدائی می‌انجامد. هر دو حق دارند، هر دو بی‌گناهند، هر دو قربانی نظام اقتصادی رایج هستند. نظامی که با اتخاذ شیوه‌ی اقتصادی نادرست پایش را بر گلوی نیروی کار می‌فشارد و برای رضایت سرمایه‌داری (بخش خصوصی) به ضعیف‌کنشی اقدام می‌کند. نهادهای حکومتی وظیفه دارند که این واقعیت‌ها را ببینند و با روند این مناسبات غیر علمی و ضد انسانی که هر روز بیش از پیش آرامش فردی و اجتماعی را به چالش می‌گیرد مبارزه کنند. دولت باید به عنوان نماینده همه مردم و نه نماینده‌ی فقط بخش خصوصی وارد عرصه مناسبات اقتصادی گردد و نیروی کار را که عامل بنیادی و اساسی تولید نعمات مادی است در قبال ترفندهای دلالان سرمایه حمایت نماید. این

یکی از وظایف دولت است. همچنین نهادهای حکومتی نباید مانعی برای ایجاد تشکل‌های صنفی کارگران باشند که تنها امکان دفاع از حقوقشان در شرایط فعلی است. درآمد یک نیروی کار باید به گونه‌ای محاسبه و پرداخت گردد که او بتواند علاوه بر خوراک و پوشاک مناسب از مسکن، بهداشت، آموزش و پرورش، تامین اجتماعی و بازنشستگی بهره‌مند گردد. زیرا بار سنگین زندگی اجتماعی (تولید) بر دوش‌های او سنگینی می‌کند. همچنین باید اوقات فراغتی داشته باشد تا بتواند نیروی خود را بازتولید کند و نیروی کار آینده را تربیت نماید. پیشنهاد نیروهای کار پروژه‌ای به این نارسایی‌های قانونی: بررسی ساعت کاری دو هفته‌ای نیروی کار پروژه‌ای دو هفته ساعت کاری نیروی کار پروژه‌ای با توجه به عدم استفاده از تعطیلات رسمی و تعطیلی روز جمعه و با توجه به کار در روز جمعه به مدت 5 ساعت و روزانه 12 ساعت کار مقدار ساعت کاری دو هفته 154 ساعت می‌باشد در حالی که یک کارگر کارخانه در شهر یا کارمندان دولتی در روزی 8 ساعت کار و با بهره‌مندی از تعطیلی روز جمعه آن هم با دریافت حقوقش، با استفاده از تعطیلات رسمی در 2 هفته 88 ساعت کار را به انجام می‌رساند. اختلاف مدت ساعت کاری 66

- و خانواده و اسکان در خوابگاه است
- 3 - ساعت طولانی کار در روز، 12 ساعت
- 4 - عدم وجود امکانات ایمنی کار به دلیل در حال ساخت بودن پروژه
- 5 - قرارداد کار سفید امضاء است و موقت. لذا پس از هر پایان کار مدت‌ها باید در جستجوی کار، بیکاری را باید تحمل کرد. زیرا ادارات کار به نیروی کار پروژه‌های بیمه بیکاری نمی‌پردازند.
- 6 - سختی کار و وجود آلودگی‌های مرگبار در پروژه‌های صنایع نفت و پتروشیمی

92/4/15

ساعت است. این مقدار، اضافه کاری است که کارگر پروژه‌های طی 2 هفته انجام می‌دهد. طبق قانون کار به این اضافه کاری باید 40 درصد پرداخت گردد که مقدار 40 درصد قانونی می‌شود 26/4 ساعت کاری. در مجموع نیروی کار پروژه‌های بدون استفاده کردن از دو روز جمعه (16 ساعت کاری) و تعطیلات رسمی جمع کل ساعت کاری ش 180/4 ساعت می‌باشد که اگر ساعت کاری جمعه‌ها و روزهای تعطیلی رسمی را به آن اضافه کنیم این مقدار اضافه کاری، طی دو هفته رقمی بسیار فراتر از حداکثر ساعت کاری طبق قانون کار 192 ساعت خواهد شد. مقدار ساعت کاری تعیین شده به وسیله قانون در يك ماه کار حداقل 176 ساعت و حداکثر 192 ساعت می‌باشد.

با توجه به صدمات روحی و جسمی که کار ممتد در روز و در ماه به نیروی کار پروژه‌های وارد می‌کند، نیروهای کار پروژه‌های انتظار دارند بر اساس قانون کار و مقوله نامه‌های بین‌المللی که ایران یکی از امضاءکنندگان آن است، کار پروژه‌های را به صورت دو هفته کار و دو هفته مرخصی (طرح اقماری) برنامه‌ریزی کنند. بدون این که روی حقوق آن‌ها تاثیر منفی به جا بگذارد. زیرا:

1 - طی دو هفته، يك ماه ساعت کاری را انجام می‌دهند و حداقل 16 ساعت بیشتر

2 - کار به صورت اردوگاهی و دور از شهر